

تجربه زیسته نقش‌های زنانه در بین مهاجرین افغانستانی^۱

فاطمه فرهادی بابادی*، مهرداد نوابخش**، طلیعه خادمیان***

چکیده

زنان مهاجر افغانستانی، به‌عنوان بخش غیررسمی جامعه ایرانی، احساساتی را در ساختار خانوادگی و اجتماعی تجربه می‌کنند که می‌تواند در تولید یا بازتولید یک محیط فرهنگی، ورای آسیب‌شناسی آن، تأثیرگذار باشد. مطالعه پیش رو، با رویکرد کیفی و روش پدیدارشناسی تفسیری، در پی روایت تجربه زیسته زنان مهاجر افغانستانی است. ابزار گردآوری اطلاعات، مصاحبه نیمه‌ساختاریافته است و داده‌ها از طریق مصاحبه با ۲۵ زن ۱۸ تا ۴۰ ساله ساکن در مناطق جنوبی شهر تهران جمع‌آوری و طبق مدل ون منن تحلیل شدند. برخی از مضامین اصلی استخراج‌شده، مانند بحران هویت، تشویش، و بسندگی به وضعیت موجود، نشان می‌دهند سنت‌های جامعه مبدأ، همچنان قدرتمندانه زندگی زنان مهاجر را تحت تأثیر قرار می‌دهند. توجه به نتایج چنین مطالعاتی در سطوح خرد و کلان سیاست‌گذاری فرهنگی ضروری است. در راستای مدیریت برنامه‌های حمایتی از مهاجران و سیاست‌های جمعیتی مانند فرزندآوری توصیه‌های سیاستی لازم ارائه شده است.

کلیدواژه‌ها: مهاجران افغانستانی، زنان، فرزندآوری، ازدواج، سیاست‌گذاری فرهنگی.

۱. این مقاله برگرفته از رساله دوره دکتری نویسنده نخست با عنوان «مطالعه جامعه‌شناختی رویکردهای سیاست‌گذاری فرهنگی در مورد زنان شهری در سه دولت اصلاحات، اصولگرا و اعتدال» است.

* دانشجوی دوره دکتری جامعه‌شناسی فرهنگی، گروه علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی، دانشکده ادبیات، علوم انسانی و اجتماعی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

E.mail: ftp.farhadi@gmail.com

** استاد گروه علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی، دانشکده ادبیات، علوم انسانی و اجتماعی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

E.mail: navabakhsh@srbiau.ac.ir

*** استادیار گروه علوم اجتماعی، دانشکده علوم انسانی، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

E.mail: t_khademian@iau-tnb.ac.it

مقدمه

مهاجرت می‌تواند ناشی از هرگونه شرایطی باشد که ادامه زندگی در کشور مبدأ را برای فرد دچار چالش کند. در چند دهه اخیر، باتوجه به اتفاقات سیاسی و تغییرات گسترده در کشور افغانستان، که ناشی از تغییر حکومت و حمله نظامی بوده است، بخش عظیمی از مردم این کشور مهاجرت به سایر کشورها را به ادامه زندگی در کشور خود ترجیح داده‌اند.^۱

مردم افغانستان بخش بزرگی از مهاجران اجباری جهان را تشکیل می‌دهند و به علت همجواری و اشتراکات فرهنگی و تاریخی، ایران پس از پاکستان دومین کشور مقصد مهاجران افغانستانی است (شمشک و قریشی، ۱۳۹۹: ۲۲۲). ایران، علی‌رغم دارا بودن مشکلات متعدد، از جمله جنگ و تحریم در چهار دهه اخیر، به دلیل حضور پناهنجویان افغانستانی، یکی از بزرگترین میزبانان پناهنجویان در جهان معاصر بوده است (باقری و افقهی، ۱۳۹۹: ۲۲۳). نزدیک به ۷۰ درصد مهاجران افغانستانی در ۵ استان کشور سکنی گزیده‌اند که تهران بیشترین سهم از این مهاجران را در خود جای داده است. حدود ۱۸ درصد کارگران افغانستانی در استان تهران زندگی می‌کنند (یزدانپناه درو، ۱۳۹۴: ۳۵۴). افغانستانی‌های فقیر برای یافتن کار به ایران مهاجرت کرده‌اند؛ ولی بازرگانان ثروتمند افغانستانی به کشورهایی همچون عربستان سعودی و امارات مهاجرت کرده و تحصیل کرده‌های متمول این کشور به اروپا رفته‌اند (یزدانپناه درو، ۱۳۹۴: ۳۵۵). ایران در مواجهه با مهاجران افغانستانی، در مجموع، سه مقطع سیاست‌گذاری را تجربه نموده است: نخست سیاست «درهای باز» که در برابر موج اول مهاجران افغانستانی اتخاذ نمود. در این مقطع، مهاجران در پی اشغال افغانستان توسط نیروهای کمونیستی شوروی سابق وارد مرزهای ایران شدند و به‌عنوان برادر دینی مورد استقبال قرار گرفتند. دوم در پی استیلای قدرت طالبان در افغانستان که با شهادت تعدادی از دیپلمات‌های ایرانی در مزار شریف همراه شد. برخلاف

۱. طبق آماري که «وزارت امور مهاجرین و عودت‌کنندگان افغانستان» در سال ۱۳۹۶ منتشر نموده است، تعداد ۸۴۰۵۲۰ نفر از «مهاجران افغانستانی» در ایران دارای کارت پناهنده‌گی آمایش، ۳۰ هزار نفر دارای سند طولانی‌مدت، و ۴۵۰ هزار نفر دارای گذرنامه کوتاه‌مدت هستند. همچنین ۷۳۵۶۲۲ نفر نیز به‌صورت فاقد مدرک در ایران زندگی می‌کنند. طبق سرشماری سال ۱۳۹۵ مرکز آمار ایران، تعداد ۱۵۳۸۹۷۹ نفر از جمعیت ایران (معادل ۱/۹۸ درصد) را اتباع افغانستانی تشکیل می‌دهند (۸۴۵۲۶۷ نفر مرد و ۷۳۸۷۱۲ نفر زن). طبق این گزارش، ۵۳ درصد از جمعیت اتباع افغانستان در ایران را مردان و ۴۷ درصد دیگر را زنان تشکیل می‌دهند.

گذشته، در موج دوم، مهاجران افغانستانی با درهای باز مواجه نشدند و با استقبال کمتری از سوی مسئولان و سیاست‌گذاران ایرانی مواجه شدند. سومین مقطع مشخص نیز در رابطه با سیاست‌گذاری در مورد فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی با مردان خارجی (عمدتاً افغانستانی) بود (باقری و افقهی، ۱۳۹۹: ۲۰۹). البته به دلیل حجم بالای مهاجران غیرقانونی افغانستانی، سیاست‌هایی مانند عدم ارائه خدمات اجتماعی، شرایط را برای این مهاجران سخت‌تر کرده است. مسائل مرتبط با مهاجران افغانستانی در ایران به سیاست‌گذاری‌های کلان محدود نبوده و در گذر زمان، رویکرد جامعه نیز نسبت به این افراد تغییرات بسیاری داشته است. یکی از علل به‌حاشیه‌راندن شدن این مهاجران را می‌توان نگرش بخش غالبی از جمعیت ایران به این مهاجران دانست که آنها را عامل کاهش فرصت‌های شغلی و مشکلاتی از این دست می‌دانند.

زنان مهاجر افغانستانی، به‌عنوان بخشی از مهاجران افغانستانی، تحت تأثیر چنین نگرش‌هایی در جامعه ایرانی، و نیز متأثر از سیاست‌های کلان و مشکلات اقتصادی، رنج برده و تجارب زیسته متفاوتی برای آنها شکل می‌گیرد. آنها به‌عنوان بخش غیررسمی جامعه ایرانی احساساتی را در ساختار خانوادگی و اجتماعی تجربه می‌کنند که می‌تواند در تولید یا بازتولید یک محیط فرهنگی (ورای آسیب‌شناسی آن) اثرگذار باشند. شرایط زندگی مهاجران افغانستانی در ایران، به‌ویژه زنان مهاجر، نیازمند مطالعه و توجه بیشتری است. زیرا مهاجرت بخش زیادی از آنها به‌شکل غیرقانونی بوده و این موضوع در بسیاری موارد سبب تشدید فقر و مشکلات ناشی از آن برای آنها می‌شود. توجه به مسائل زنان مهاجر افغانستانی از دو جهت حائز اهمیت است. نخست اینکه آنها با تأثیرگذاری بر نسل مهاجرانی که در ایران زندگی می‌کنند، جامعه ایرانی را متأثر می‌سازند؛ دیگر اینکه، چگونگی مواجهه با زنان افغانستانی، به‌نوعی شیوه سیاستی و حاکمیتی ایران در رابطه با موضوعاتی نظیر حقوق بشر و موقعیت و جایگاه زنان را بازنمایی می‌نماید.

تاکنون، غیرقانونی اطلاق نمودن مهاجرت مهاجران افغانستانی نتوانسته از آمار ورود این مهاجران به ایران بکاهد. هرچند اخیراً سیاست‌گذاران لزوم ساماندهی و شناسایی این افراد را درک نموده‌اند، اما این موضوع غالباً شامل موضوعات امنیتی و اقتصادی بوده و به زنان مهاجر توجه شایانی نشده است که می‌تواند آنها را با شرایط غیرانسانی مواجه نماید. به‌نظر می‌رسد زنان افغانستانی گونه‌ای از زنان محروم در جامعه ایرانی را شکل داده‌اند که محرومیت آنها بیشتر

ناشی از عوامل فرهنگی است. از آنجاکه مهاجران غیرقانونی وارد شده به تهران در موقعیتی فرودست قرار می‌گیرند، عمدتاً در حاشیه شهر و در مناطقی با هزینه‌های زندگی کمتر اسکان پیدا می‌کنند.

باتوجه به اهمیت موضوع، در این مطالعه، به بررسی تجارب زیسته زنان مهاجر افغانستانی ساکن در محلات جنوبی شهر تهران پرداخته شده است. از آنجاکه این زنان فاقد جایگاه قانونی و حقوق شهروندی درخور هستند، مقایسه تجربه زیسته آنها با موقعیت زنان ایرانی در ساختارهای متنوع خانوادگی-فرهنگی می‌تواند میزان اهمیت تأثیرات فرهنگی و قانون‌گذاری حمایتی در ارتقاء جایگاه خانوادگی و اجتماعی زنان را نمایان کند. پژوهش حاضر به دنبال درک تجربه زیسته زنان مهاجر افغانستانی در ایران است؛ به نحوی که مشخص شود این زنان، خود را چگونه درک کرده و از میان مفاهیم ازپیش ساخته و تحمیل شده به هویت‌شان، چگونه خود را بازایی می‌کنند؟ همچنین این زنان، جهان بیرون خود را چگونه درک کرده و آیا روایت‌های بیرونی با روایت‌های آنها مطابقت دارد یا خیر؟

پیشینه تحقیق

بررسی پیشینه تحقیق نشان داد که در حوزه زنان مهاجر، و به‌طور خاص زنان مهاجر افغانستانی، پژوهش‌های بسیاری انجام شده است. این پژوهش‌ها به دو بخش خارجی و داخلی قابل تفکیک است. بخشی از تحقیقات خارجی بر روی تجربه زیسته زنان افغانستانی در سایر کشورها تمرکز دارد. به‌عنوان نمونه لیبسون^۱ و همکارانش (۲۰۰۹) به روش قوم‌نگارانه، با مصاحبه با ۳۲ زن افغانستانی، به بررسی مسائل آنها در کالیفرنیا شمالی پرداختند. یافته‌های آنها حاکی از آن است که این زنان تقریباً مسائلی مشابهی دارند؛ اما سن بر تجربه این مسائل تأثیرگذار است. طبق نتایج آنها، سالمندان از انزوای اجتماعی و عدم احترام رنج می‌برند، میانسالان بار سه‌گانه زن خانه‌دار، کارمند و میانجی بین فرزندان و همسر را به دوش می‌کشند، و زنان مجرد با تعارض فرهنگی و نبود همسر مناسب روبه‌رو هستند.

در پژوهشی دیگر، براون^۲ (۲۰۱۸) به بررسی تجربه زیسته پناهجویان، در سه منطقه شهری

1. Libson
2. Brown

جنوب شرقی ایالات متحده، پرداخته است. این پژوهش که به صورت پدیدارشناسانه صورت گرفته، توضیح می‌دهد که پناهندگان ممکن است در ایالات متحده به حاشیه رانده شوند؛ اما زنان افغان با قدرت در برابر این رویداد دردناک مقاومت کرده‌اند. مالیک^۱ و همکارانش (۲۰۲۰) به بررسی تجارب زنان مهاجر افغانستانی در پاکستان پرداخته که به نتایج متفاوتی رسیده‌اند. این پژوهش، رابطه بین جامعه میزبان (پنجاب) و مهاجران افغانستانی را مورد توجه قرار داده و با استفاده از ۳۱ مصاحبه نیمه‌ساختاریافته عمیق انجام شده است. طبق نتایج، تجارب افغانستانی‌ها حاکی از عدم وجود تبعیض و آزار و اذیت میزبانان و ارائه کمک‌های نقدی و غیرنقدی بومی‌ها است. با وجود این، افغانستانی‌ها بر اساس سنت حمایت از ناموس زنان و حفظ حریم خصوصی خانواده روابط محدودی با بومیان دارند.

در مطالعه‌ای دیگر، حسینی و رودتی^۲ (۲۰۲۱) به بررسی وضعیت زنان افغانستانی که در سنین کودکی ازدواج اجباری داشتند و به اتریش مهاجرت کرده‌اند، پرداخته‌اند. آنها شرایط این زنان افغانستانی را چنین توصیف می‌کنند: این زنان که مجبور به ازدواج و بچه‌دار شدن در سنین بسیار پایین هستند، فاقد تحصیلات، درآمد ثابت، و حمایت کافی هستند. تقریباً همه آنها خشونت و آوارگی را تجربه کرده‌اند، شکنجه و مرگ نزدیکان‌شان را دیده‌اند، و از آسیب‌های روانی و عاطفی شدید رنج می‌برند. زنان افغانستانی در اتریش به شدت نیازمند حمایت عاطفی، اجتماعی، روانی، آموزش، فرصت شغلی، افزایش آگاهی در مورد حقوق‌شان و نیز حفاظت از تبعیض تحت سیستم حقوقی اتریش هستند.

باتوجه به سابقه حضور مهاجران افغانستانی در ایران، مطالعات متعددی نیز در این خصوص صورت گرفته است. بررسی مطالعات صورت گرفته، علاوه بر تبیین پیشینه موضوع، فضای ذهنی موجود نسبت به مهاجران افغانستانی و همچنین فضایی که تجربه زیسته زنان افغانستانی در آن شکل می‌گیرد را نیز بازنمایی می‌کند. به عنوان نمونه، نتایج پژوهش یوسفی و همکارانش (۱۳۹۲) نشان داده که مهاجران، بیشترین حمایت مالی و عاطفی را از خویشاوندان خود دریافت می‌کنند. این موضوع، از یک سو به حفظ و بازتولید خرده‌فرهنگ افغانستانی در مشهد انجامیده و از سوی دیگر به تشدید جدایی‌گزینی فضای مهاجر-میزبان منجر شده است.

1. Malik
2. Roditi

حق پناه (۱۳۹۴) با بررسی مسائل و چالش‌های مهاجران افغانستانی می‌نویسد: مجاز شدن تحصیل دانش‌آموزان افغانستانی و ممنوعیت اخذ شه‌ریه از آنان (به‌موجب دستور صریح مقام معظم رهبری و شورای عالی انقلاب فرهنگی)، اشتغال‌به‌تحصیل هزاران دانشجوی افغانستانی در دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی کشور، انتشار نشریات، مجلات متعدد، راه اندازی سایت‌های اینترنتی، و نیز ورود شماری از نیروی کار افغانستانی از مشاغل غیرتخصصی ساده به مشاغل مهارتی بازار، موجب شده است که طبقه متوسط جدیدی در میان این مهاجران شکل بگیرد. این مهاجران باتوجه‌به نیازهای جمعی ناشی از مهاجرت و برای غلبه بر بحران هویت، تمایل به افزایش ارتباطات و برگزاری تجمعات دارند.

مطالعه نوبخت و همکارانش (۱۳۹۴) نشان داد که سطح باروری زنان مهاجر، تفاوت معناداری با جامعه میزبان داشته و در سطح بالاتری از استان‌های مقصد قرار دارد و در بین متغیرهای تأثیرگذار اجتماعی، تنها تحصیلات زنان است که تفاوت باروری را تبیین می‌کند. محمدی و همکارانش (۲۰۱۷) از طریق مصاحبه کیفی با ۱۱ زن و ۴ نفر از همسران آنها، به مطالعه وضعیت و کیفیت دریافت مراقبت‌های بهداشتی و درمانی توسط زنان افغانستانی پرداختند. نتایج مطالعه آنها نشان داد که زنان افغانستانی، که عمدتاً از قشر ضعیف و فاقد مهارت‌های حرفه‌ای بودند، به دلیل موانعی مانند محدودیت‌های مالی، مراقبت‌های پرهزینه و فقدان بیمه و سواد، دسترسی کمتری به مراقبت‌های درمانی دارند.

فاضلی (۱۳۹۶) در مطالعه خود، آسیب‌های هویتی نوجوانان مهاجر افغانستانی در ایران را مورد بررسی قرار داد. نتایج مطالعه وی نشان داد که فرایند هویت‌یابی فرزندان مهاجر با مشکل اساسی روبه‌روست. بنابراین، لازم است، بر اساس قوانین کشور میزبان، کانون‌های فرهنگی در محیط مهاجرت ایجاد شود و نیاز فرهنگی مهاجران برآورده شود. خسروی و همکارانش (۱۳۹۷) اشتغال و توانمندسازی زنان مهاجر افغانستانی در شهر کرمان را مورد توجه قرار دادند. نتایج تحقیق آنها حاکی از آن بود که مشاغل خانگی به افزایش توانمندی زنان کمک نموده، اما تأثیری بر بهبود کیفیت غذا و افزایش سلامت نسبی این زنان و خانواده آنها نداشته است.

آرانی و همکارانش (۱۳۹۸)، به دنبال واکاوی رفتار قانون‌گريزانه دانشجویان افغانستانی در شهرستان کاشان، به این نتیجه رسیدند که افراد با سبک هویت اطلاعاتی و سردرگم، تمایل بیشتر و دانشجویان با سبک هویت هنجاری تعهد، تمایل کمتری به قانون‌گریزی دارند. همچنین

متغیرهای جمعیت‌شناختی، جنسیت، سن، وضعیت تأهل، دلیل اقامت، دوره تحصیلی و مدت اقامت بر قانون‌گریزی این دانشجویان تأثیرگذار است. یوسفی و همکارانش (۲۰۲۲) به‌منظور بررسی مشکلات زنان مهاجر افغانستانی در شرایط کرونا، با ۳۰ زن افغانستانی به‌صورت تلفنی مصاحبه نمودند. نتایج مطالعه آنها حاکی از تشدید مشکلاتی مانند خشونت و تعارض در خانواده، مشکلات مربوط به زایمان و بارداری، شرایط زندگی پرخطر، انزوای اجتماعی، حمایت محدود اجتماعی و بهداشتی سازمان‌ها، چالش‌های دفن برای مهاجران و... برای این افراد بود.

باتوجه به حساسیت‌های موجود در حوزه حقوق بشر و زنان، مطالعات خارجی زیادی در مورد مهاجران افغانستانی، به‌خصوص زنان افغانستانی، صورت گرفته است. این درحالی است که در مطالعات داخلی، چندان موضوعات و مسائل مهاجران تفکیک جنسیتی نشده است. غالب مطالعات خارجی صورت‌گرفته، در راستای شناسایی موانع ادغام و مداخله در جهت تسریع این فرایند از طریق آموزش و ارائه خدمات اجتماعی و بهداشتی هستند و به‌نظر می‌رسد که زنان مهاجر افغانستانی، به‌عنوان یک بیگانه، با مسائل مشابهی دست‌وپنجه نرم می‌کنند که کشورهای مختلف به فراخور سیاست‌های مهاجرتی، در جهت تعدیل یا رفع آن اقدام می‌کنند.

پژوهش حاضر از این منظر که تجربه زیسته زنان مهاجر افغانستانی در محلات جنوبی شهر تهران را مورد مطالعه قرار می‌دهد، دارای وجه تازه‌ای در حوزه مطالعات زنان و جامعه‌شناسی است و از جهت دیگر، در حوزه مهاجرت نیز، به‌عنوان سوژه‌ای مستقل، روایت‌گر پیوستار زندگی آنها و در نسبت با زندگی خودش می‌باشد. این مطالعه، درک از وضعیت زندگی زن افغانستانی در جغرافیای ایران را ممکن می‌سازد و نشان می‌دهد که سیاست‌های کلان، چگونه تجربیات آنها در سطح خرد را متأثر می‌سازد. اینکه جامعه میزبان، که مستقیماً با این زنان مهاجر در ارتباط است، چه عواطفی را در آنها برمی‌انگیزاند و چه احساساتی را در آنها کم‌رنگ می‌نماید، از اهمیت بالایی برخوردار است. موضوع احساسات، مورد توجه بسیاری از اندیشمندان علوم اجتماعی قرار گرفته است. نظریه کنش متقابل و احساسات، توسط اندیشمندانی مانند مید، بلومر، گافمن، روزنبرگ و... مطرح شده است. جامعه‌شناسی احساسات نیز در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی به‌عنوان یکی از حوزه‌های جامعه‌شناسی در آمریکا مورد توجه قرار گرفته است. رابرت پارک، که اولین مطالعات در حوزه مهاجرت را انجام داده است، مهاجران را با مفهوم انسان حاشیه‌ای توصیف می‌کند؛ فردی که هنوز از تعلقات جامعه سابق خود بریده نشده و

به طور کامل نیز عضو جامعه جدید نشده است. بنابراین، در حاشیه جامعه و در حسی از تعلیق بین دو جامعه مبدأ و مقصد قرار گرفته است. ترنر معتقد است در رابطه اجتماعی احساس یا عاطفه مثبت موجد پیوستگی و انسجام است و احساس عاطفی منفی در رابطه معکوس با آن قرار دارد و به تضعیف یا قطع روابط می انجامد. الستر نیز احساسات را از آن جهت دارای اهمیت جامعه‌شناختی می‌یابد که از طریق سازوکارهای کلی بر تمایل به کنش اثر می‌گذارد.

روش تحقیق و داده‌ها

پژوهش حاضر به روش پدیدارشناسی انجام شده است. اصطلاح پدیدارشناسی ریشه در علم فلسفه دارد؛ اما این روش فقط با ادموند هوسرل به یک فلسفه/روش توصیفی کامل تبدیل می‌گردد. از دیدگاه هوسرل، پدیدارشناسی در پی توصیف چگونگی بنای جهان و تجربه آن از طریق آگاهی است (پرتویی، ۱۳۹۲: ۲۸). بنابراین، پدیدارشناسی این قابلیت را دارد که هم به عنوان چارچوب فکری و نظری و هم به عنوان روشی عملی مورد استفاده قرار گیرد. فراخوان پدیدارشناسانه، فراخوانی است به دنیایی که مقدم بر دانش است و محقق بدون هیچ نظریه و تئوری از پیش تعریف شده اجازه می‌دهد مشارکت‌کننده دنیای ذهنی خود را بازگو کند.

هوسرل در تشریح روش پدیدارشناسی از واژه‌هایی مانند اپوخه و تقلیل استفاده می‌کند و آنها را به عنوان مسیرهایی برای کشف دانش طبیعی، و نه دانشی که برخاسته از روش مصنوعی مرسوم در علوم طبیعی است، معرفی می‌کند. هوسرل معتقد است روش‌های شناختی موجود در جهان ریاضی زده به درد جهان واقعی انسان‌ها نمی‌خورد و پدیده اجتماعی، تاب فرضیه ساختن و از پیش محدود شدن را ندارد؛ بلکه می‌بایست با مراجعه به تجارب زیسته افراد و خالص‌سازی اذهان و اشیاء مورد نظر، نسبت به کشف و فهم واقعیت پدیده‌های مختلف اقدام نمود.

اپوخه به معنای خودداری از قضاوت است. با این کار ذهنیت‌های قبلی پژوهشگر نسبت به مفاهیم قبلی، که نسبت به موضوع داشته است، زدوده می‌شود تا بتواند پدیده‌ها را آن گونه که پدیدار می‌شوند درک نماید. اپوخه محقق را از هرگونه حکم دادن راجع به افراد و واقعی بودن زمانی و مکانی تجربیات باز می‌دارد. اپوخه نیازمند معلق کردن پیش‌فرض‌ها، داورها و درک‌هاست. پس از تعلیق پیش‌دانسته‌ها نوبت به تقلیل می‌رسد. تقلیل به معنای ساده کردن تجربه فردی مربوط به یک پدیده برای رسیدن به ماهیت و یا ذات فراگیر و کلی آن است. جملات

مصاحبه‌شوندگان آنقدر ساده‌سازی می‌شوند تا معنای کلی نهفته در آن نمایان شود. روش‌های اصلی‌ای که پدیدارشناسان به‌وسیله آنها می‌کوشند به ارتباطی خالص و حقیقی با پدیده نایل آیند، شامل تأمل و تفکر و توصیف‌های کیفی عمیق از سوژه‌ها، گزارش‌هایی از ادبیات تحلیلی، و بررسی گروهی است. مشاهده دقیق مکان‌ها و محیط و تجارب شخصی از داده‌های خام در مطالعه پدیدارشناسانه است. افرادی که محقق، برای شناخت بهتر از تجربه روزمره، با آنان مصاحبه می‌کند، سوژه نیستند؛ بلکه مشارکت‌کنندگانی فعال در روند تحقیق‌اند. هدف تحقیق، صرفاً آزمودن تجربه مشارکت‌کنندگان نیست؛ بلکه ایجاد موقعیتی است که در آن آموزش متقابل و دوطرفه رخ دهد (پرتویی، ۱۳۹۴: ۱۷۶-۱۷۷). در رویکرد پدیدارشناسانه، نمونه‌های مورد بررسی با توجه به دارا بودن شرایط مناسب‌تر یا موقعیت خاص آنها در رابطه با پدیده مورد نظر انتخاب می‌شوند. در این روش، پاسخگوییانی که از نظر محقق ژرف‌بین‌تر از دیگران باشند و بهتر بتوانند تجارب خود را بیان کنند، از بقیه مناسب‌تر هستند.

در پژوهش حاضر، جامعه مورد مطالعه شامل زنان مهاجر افغانستانی ساکن در محلاتی جنوبی شهر تهران بوده که در اصطلاح «پایین‌شهر» خوانده می‌شود.^۱ نمونه‌های مورد مطالعه از طریق مؤسسه صلح و رهایی، خیریه حضرت معصومه (س) واقع در باقرشهر و دوستان و همکاران در تعامل با این گروه معرفی شده است. برای جمع‌آوری اطلاعات، از ابزار مشاهده و مصاحبه نیمه‌ساختاریافته استفاده شد. مصاحبه‌ها با هماهنگی مصاحبه‌شونده ضبط و در مواردی نیز بر اساس خواست مصاحبه‌شونده تنها یادداشت‌برداری شد. مصاحبه‌ها در صورت ابراز تمایل افراد انجام شدند. معیار انتخاب نمونه‌ها، تنوع سنی بین ۱۸ تا ۴۰ سال، مدت اقامت، پراکندگی موقعیت سکونت و... بنا به روند مصاحبه‌ها بود. پس از انجام ۱۸ مصاحبه، نتایج به اشباع نظری رسید؛ اما جهت حصول اطمینان از نتایج، در مجموع ۲۵ مصاحبه انجام شد. مصاحبه‌شوندگان، اغلب زنان خانه‌دار بودند و از این بین، سه زن شاغل نظافتچی، یک معلم و یک خیاط نیز حضور داشتند. در مجموع، از ۲۵ زن مورد مصاحبه، ۴ نفر مجرد و ۲۱ نفر متأهل بودند. از منظر بازه سنی نیز زنان مورد مصاحبه به چهار گروه سنی ۱۸-۲۳ با ۷ نفر، ۲۳-۲۸ با ۵ نفر، ۲۸-۳۳ با ۵ نفر و در نهایت، ۳۳-۴۰ سال با ۸ نفر قابل تفکیک می‌باشند.

۱. این محلات در مناطق ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹ و ۲۰ می‌باشند. محلاتی مانند شوش، افسریه، نازی‌آباد، عبدالآباد، فلاح، و ری. مناطق ۹ و ۱۰ نیز در فرایند میدانی پژوهش به جغرافیای پژوهش افزوده شدند.

جدول ۱: مصاحبه‌شوندگان به تفکیک گروه‌های سنی

تعداد	گروه سنی
۷	سال ۲۳-۱۸
۵	سال ۲۸-۲۳
۵	سال ۳۳-۲۸
۸	سال ۴۰-۳۳

افراد مصاحبه‌شونده با میانگین جمعیت شش نفر در خانوار^۱ زندگی می‌کردند. بازه زمانی سکونت زنان مورد مطالعه در ایران از آنها سؤال شد؛ چرا که مدت زمان سکونت آنها در ایران می‌تواند بر میزان انطباق‌پذیری و تجربه زیسته آنها مؤثر باشد. بازه زمانی سکونت این افراد در قالب پنج دسته (جدول ۲) تقسیم شده است. کمترین این بازه زمانی دو سال و بیشترین آن ۲۳ سال است. همان‌طور که مشاهده می‌شود، مدت اقامت اکثر پاسخگویان در ایران کمتر از ۶ سال است که در واقع، در سال‌های اخیر به ایران مهاجرت کرده‌اند.

جدول ۲: مصاحبه‌شوندگان به تفکیک مدت اقامت در ایران

تعداد افراد	مدت اقامت در ایران
۱۷	۶-۲ سال
۲	۱۰-۶ سال
۱	۱۴-۱۰ سال
۳	۱۸-۱۴ سال
۲	۲۳-۱۸ سال

برای تجزیه و تحلیل داده‌ها از روش ارائه‌شده ماکس ون منن^۲ استفاده گردید. اعتبار تحقیق پدیدارشناسانه، بیشتر متکی به غنای اطلاعات جمع‌آوری‌شده و توانایی محقق در تجزیه و تحلیل یافته‌ها است که از طریق مثلث جمع‌آوری داده‌ها (مشاهده، مصاحبه و مطالعه) ارتقاء می‌یابد. بنابراین، ابتدا سعی شد توضیحات شفاف و صریحی درخصوص تجربیات افراد کسب شود. بلافاصله بعد از مصاحبه، گفتگوها پیاده‌سازی شدند. برای افزایش دقت و کیفیت داده‌ها، مشاهدات پژوهشگر از قبیل چینش خانه، حالات فرد، نوع پوشش، زیورالات، لحن صدا و... یادداشت شدند. براین اساس، سپس متن گفتگوها بازنویسی می‌شدند. در صورت ایجاد ابهام در

۱. عبارت خانوار از این جهت انتخاب شد که در برخی خانواده‌های افغانستانی، مهاجر ساکن در ایران فردی غیر از اعضای خانواده اصلی یک خانواده (شامل پدر مادر و فرزند) نیز زندگی می‌کند.

متن، پژوهشگر موضوع را با فرد مصاحبه‌شونده در میان می‌گذاشت تا مطمئن شود درک درستی از گفته‌ها صورت گرفته است، یا با مددکارانی که شناخت بیشتری از این افراد داشتند تبادل نظر می‌شد. در نهایت، موضوع در مصاحبه‌های بعدی با تمرکز بیشتری مورد بررسی قرار می‌گرفت و بدین طریق اعتبار داده‌ها افزایش می‌یافت.

تحلیل مصاحبه‌ها به صورت ترکیبی اگزیستانسیل و هرمنوتیک انجام شد؛ یعنی هم بر اساس داده‌هایی که مستقیماً از مصاحبه‌ها استخراج می‌شد و هم تفسیر پژوهشگر از گفتگوها. پس از تحلیل مصاحبه‌ها، مجموع مصاحبه‌ها بازبینی شده تا نکات نادیده گرفته‌شده اضافه شوند. مضامین اصلی و فرعی نهایی استخراج شدند و در نهایت، یافته‌ها در بطن زندگی افراد مورد تحلیل مجدد قرار گرفت. در نگارش متن سعی شد تجارب، با کلماتی دقیق، بازنویسی شوند. به عنوان مثال، در بررسی تجربه زنان مورد مطالعه، دغدغه‌ای در خصوص تردهای شهری و بین‌شهری اعضای خانواده به خصوص در مورد استفاده از وسایل حمل‌ونقل عمومی مشاهده شد. جملاتی مانند: «خیلی دلمان می‌خواهد مسافرت برویم. گاهی تا قم رفته‌ایم اما همیشه نگران بودیم پلیس مدارک بخواهد»، «هر بار که پسرم بیرون می‌رود تا بیاید هزار جور فکر می‌کنم»، «مردها رو توی مترو زود شناسایی می‌کنن؛ به بچه‌هام می‌گم مترو سوار نشن مأمور زیاد داره». از آنجایی که پلیس ایران به محض شناسایی مهاجران غیرقانونی، آنها را از کشور اخراج می‌کند، این موضوع مشکلاتی را برای اعضای خانواده آنها ایجاد نموده و به یک اضطراب همیشگی تبدیل شده است. این مضمون طبق اصطلاح خود افغانستانی‌ها «ترس از رد مرز» نامیده شد.

شاید مهمترین نگرانی و انتقاد دانشمندان و محققان اجتماعی اثبات‌گرا، موضوع قابلیت اعتماد و اعتبار روش پدیدارشناسی باشد. اینکه، مدرک و معیار قابل اعتماد بودن توصیف‌های پدیدارشناسانه چیست؟ از دیدگاه پدیدارشناسی، موضوع قابلیت اعتماد، بیش از هر چیز، به معنای مناسب بودن تفسیر و تأویل انجام شده است. در اینجا دغدغه این است که چگونه می‌توان تناسب خوبی بین تجربه و زبان برقرار کرد؟ به عبارت دیگر، آیا افراد دیگر می‌توانند در زندگی و تجربه خودشان، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، آنچه را پدیدارشناس در کار خود به آن پی برده است بیابند؟ آیا خواننده گزارش، با نظرهای محقق سازگار است؟ و آیا او می‌تواند آنچه را محقق دیده است، ببیند؟ اعم از آنکه با او موافق باشد یا خیر؟ و این، معیار اصلی در مورد قابلیت اعتماد توصیف انجام شده است. منظور از اعتبار بیرونی در تحقیق کمی توانایی تعمیم یافته‌ها در

شرایط گوناگون است. در پدیدارشناسی محقق نمی‌تواند میزان انتقال‌پذیری یافته‌ها را تعیین نماید. او فقط می‌تواند اطلاعات کافی را برای استفاده دیگران (و اینکه یافته‌ها در موقعیت جدید کاربرد دارند یا خیر) فراهم نماید.

یافته‌ها

بررسی مصاحبه‌های زنان مهاجر افغانستانی ساکن در محلات جنوبی شهر تهران و شرایط زندگی آنها نشان داد که در تجربه تمامی مشارکت‌کنندگان، سه مضمون اصلی وجود دارد: بحران هویت، تشویش و بسندگی به وضعیت موجود. این مفاهیم در قالب مضامین فرعی ذکر شده در جدول ۳ در هریک از مصاحبه‌ها پیکربندی شده‌اند. مجموع سه مضمون بیانگر این موضوع است که علی‌رغم مهاجرت مکانی، اما سنت‌های کشورهای مبدأ، که تأثیر دافعانه پرننگی در مهاجرت افراد داشته‌اند، همچنان در مدیریت و شکل‌گیری مفاهیم و تجربیات زنان افغانستانی نقش پر قدرتی دارند. موضوع فرهنگ کشور مبدأ، که همراه با مهاجران وارد کشور مقصد می‌شود، از موضوعاتی است که در پژوهش‌های مرتبط با مهاجرین مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ اما در پژوهش حاضر، آنچه سبب اهمیت این موضوع است، تأثیر آن بر شیوه زندگی و دیدگاه زنان مهاجر افغانستانی است که با وجود سال‌ها زندگی در ایران و عدم سازگاری بخشی از فرهنگ بومی آنها با فرهنگ کشور مقصد، همچنان حفظ شده و در موارد بسیاری، رنج زیسته آنها را افزایش داده است.

جدول ۳: مضامین اصلی و فرعی تحقیق

مضامین اصلی	مضامین فرعی
بحران هویت	فقدان عاملیت در ازدواج
	بارداری ناخواسته
	حذف خویشنتی
تشویش	هویت چندپاره
	ترس از مرگ
	ترس از رد مرز شدن
	استیضاح سنت
بسندگی به وضعیت موجود	حس بی‌پناهی و رهاشدگی
	تعدیل حس غربت
	غلبه بر اضطراب جدایی
	نگرش مثبت به ایرانی‌ها
	آرزومندی

۱- بحران هویت

زنان افغانستانی با وجود تلاش‌های بسیاری که پس از مهاجرات برای بهبود زندگی خود و خانواده انجام داده‌اند با نوعی از بحران هویت دست‌وپنجه نرم می‌کنند. این زنان که صبری چندبرابر نسبت به سایرین دارند، در باطن هویت مستقلی را برای خود در نظر نگرفته‌اند. آنچه در روند مشاهده و مصاحبه‌ها بیش از سایر موضوعات دیده شده است رنج انفعال، وادادگی و عاملیت مخدوش شده است. آنها بیش از آن که حقوق خود را بشناسند، بر وظایف خود واقف بوده‌اند. آنها زنانی هستند که بر مبنای تکلیف‌مندی به دنیا فراخوانده شده‌اند، نه حق‌مداری. آنها قادر نیستند به راحتی تصویر خود را در آینه درونشان بازشناسند. موضوع بحران هویت یا همان هویت مستقل زنان مهاجر افغانستانی در سه مفهوم فرعی دسته‌بندی شده است.

۱-۱- فقدان عاملیت در ازدواج

فقدان عاملیت در ازدواج را می‌توان تجربه بسیاری از زنان افغانستانی دانست. همان‌طور که در بسیاری از کشورهای توسعه‌نیافته نیز مشاهده می‌شود، دختران افغانستانی، در بیشتر موارد، در انتخاب همسر و زمان ازدواج خود نقشی نداشته و درحقیقت جامعه و خانواده تعیین‌کننده این دو موضوع هستند.

در جوامع کمتر توسعه‌یافته، بلوغ، مرز بین کودکی و بزرگسالی است. کودک به محض رسیدن به سن بلوغ وارد بزرگسالی می‌شود و بایستی اقدام به ایفای نقش‌های ویژه بزرگسالی از جمله ازدواج کند که این امر در مورد دختران بارزتر است (مظفریان، ۱۳۹۴: ۱۷۸). دختران افغانستانی، به محض رسیدن به سن بلوغ، از سوی خانواده برای ازدواج آماده شده و نقشی در انتخاب همسر خود ندارند. در بسیاری از موارد، مشاهده شده که فرد مجبور به ازدواج با فرد میان‌سال و یا با اختلاف سنی زیاد شده است. ازدواج زودهنگام و عدم نقش زنان در انتخاب همسر، به بخشی از فرهنگ افغانستان، به خصوص در طبقات اجتماعی پایین‌تر، تبدیل شده است. بسیاری از آنان این موضوع را به‌عنوان یک اصل پذیرفته و آن را بخشی از تقدیر خود می‌دانند. باوجود اینکه آمار دقیقی در این رابطه وجود ندارد، اما مشاهدات و نتایج تحقیقات پیشین نشان‌گر درصد بالای ازدواج اجباری در سنین پایین در بین دختران افغانستانی است. «۶۰ تا ۸۰ درصد از دخترانی که ازدواج زودرسی در سنین پایین تجربه می‌کنند، خود نقشی در تصمیم‌گیری ازدواج ندارند»

(مظفریان، ۱۳۹۴: ۱۷۸). تمنا به‌عنوان یکی از مصاحبه‌شوندگان، خاطره ازدواج خود را اینگونه به یاد می‌آورد:

«نمیدونم چند سالم بود. اون موقع‌ها که ما شناسنامه نداشتیم بدونیم چند سالمون بود. یادم نمیداد؛ فقط می‌دونم کوچیک بودم. مادرم گریه می‌کرد [و می‌گفت] تو رو خدا بچه‌ام رو نبرید؛ کوچیکه ... من می‌رفتم دم در با چندتا چوب بازی می‌کردم. پدرشوهرم با چوب می‌زدم که تو دیگه شوهر کردی... ۵ یا ۶ صبح بیدارم می‌کردن که پاشو برای مردای خونه صبحانه آماده کن. من بلد نبودم؛ کتک می‌خوردم. به مامانم فحش می‌دادن... که گولمون زدن؛ تو هیچ کاری بلد نیستی. من اصلاً نمی‌فهمیدم چه خبره؛ فقط می‌دونستم نباید به مامانم چیزی بگم وگرنه بیشتر غصه می‌خوردم...».

تجربه تمنا در کنار ازدواج اجباری، به عدم قدرت زنان در خانواده نیز اشاره دارد. مادر تمنا با وجود عدم رضایت، نقشی در تصمیم به ازدواج دخترش نداشته و حتی بابت خطاهای او مورد سرزنش قرار می‌گیرد. زنان افغانستانی، تنها وظایف خانه‌داری را بر عهده داشته و در بسیاری از موارد با ضرب‌وشتم روبه‌رو می‌شوند. این بدرفتاری، به بخشی از زندگی روزمره زنان تبدیل شده و بسیاری آنها شکایتی در این زمینه ندارند. عدم شناخت زنان افغانستانی نسبت به حقوق حداقلی خود و تعریف هویت زن با همسر و خانه‌داری، باری مضاعف بر دوش آنها گذاشته و هویت مستقل را از آنها ربوده است. این تجربه، تنها به تمنا محدود نیست و برخی پاسخگویان دیگر نیز به سن پایین خود در هنگام ازدواج و نبود هویت مستقل از همسر، با چنین جملاتی اشاره کرده‌اند:

«من ۱۴ سالم بود [که] ازدواج کردم، بین هم‌سن و سال‌هام دیر هم شده بود؛ «تصمیم با پدر بزرگم بود، ما که حق نداشتیم نظر بدیم. الان هم تصمیم همه چی با پدر شوهرم است؛ حتی الان که دوریم هم، حق انتخاب ندارم؛ «شرایط زندگی ما با شما فرق داره، شما کار می‌کنی، پولت برای خودته، هرچی می‌خوای می‌پوشی، هر وقت بخوای شوهر می‌کنی؛ نه مثل من که بابت هر خریدی با پول کار کردن خودم هم باید جواب پس بدم».

ازدواج‌های زودهنگام بدون رضایت دختران و بارداری‌های زودهنگام پی‌درپی و با فاصله کم، زنان افغانستانی را به‌لحاظ جسمی و روحی متأثر کرده است. آنها از کودکی آموخته‌اند که هیچ حق انتخابی ندارند، مگر اینکه در راستای خواست ساختار مردسالارانه افغانستان باشد.

پرستو، ۲۵ ساله است و سختی‌های زندگی و ازدواج اجباری برای او چیزی جز افسردگی و رنج مضاعف نداشته است. او می‌گوید:

«از شوهرم بدم می‌آید. همین که وقت او مدنش می‌شه، حالم بد می‌شه؛ دلم آشوب می‌شه. منو مجبور کردند باهاش باشم. از همه چیز بدم می‌آید. افسرده‌ام، حالم بد...، از زندگی خیری ندیدم.»

این بی‌ارادگی و بی‌اختیاری در زندگی، آنها را پر از حسرت، و خشم نسبت به یک مخاطب نامعلوم کرده است. آنها سرشار از احساسات متناقض، مانند عشق و نفرت نسبت به خانواده هستند. البته دختران مجرد افغانستانی (در این مطالعه) پرامیدترند و با نگرش مثبت‌تری به خود، به دنبال یافتن راهی برای زیستنی دوباره هستند. گویا هم‌زیستی و رشد در کشوری که زنان قدرت انتخاب و استقلال بیشتری دارند، جسارت شکستن چارچوب‌ها را به آنها داده است. اما هنوز هم وابستگی به چارچوب مردانه دیده می‌شود و دختران مجرد، تعریف هویت خود را در گروهی ازدواج می‌دانند. ثمره، ۱۸ سال دارد و در ایران بزرگ شده است. او نگاه بی‌پرواتری به زندگی و آینده خود دارد و میان سرنوشت و انتخاب در نوسان است.

«من ترجیح می‌دم درس بخونم و برای خودم به آینده مستقل داشته باشم؛ ولی خب قدرت تصمیم‌گیری زیادی ندارم. تا همین الان هم که ازدواج نکردم به خاطر تلاش خودمه، ولی سرنوشتیه که آخرش باید قبول کنم.»

شرایط زندگی در ایران و مقایسه برخی تفاوت‌های فرهنگی، بر میزان رضایت این افراد از شرایط مؤثر بوده است. این موضوع را می‌توان در صحبت‌های پرستو و تمنا دید.

۲-۱- بارداری ناخواسته

در موضوع بارداری، بیشترین بار و زحمت بر دوش زنان است و بایستی زنان را ستون اصلی این موضوع دانست. زیرا از بدو پیدایش جنین و حتی تربیت آن، بار مسئولیتی را برای زنان رقم می‌زند که نیازمند آمادگی است. یکی از مواردی که، خصوصاً در کشورهای توسعه‌نیافته دیده می‌شود، موضوع بارداری ناخواسته زنان است. زنان افغانستانی نیز از این موضوع رنج می‌برند و تقریباً تمامی زنان متأهل مشارکت‌کننده، از تجربه بارداری ناخواسته خود می‌گویند. علل این بارداری‌های ناخواسته را می‌توان در سه گروه دسته‌بندی کرد.

۱- آموزش ناکافی: می‌توان گفت در همه مصاحبه‌ها با چنین جملاتی مواجه می‌شویم: «فکر می‌کردم تو شیردهی باردار نمی‌شم»، «فکر می‌کردم تو دوره ماهانه باردار نمی‌شم»، «فکر نمی‌کردم به این زودی بعد

از برداشتن آیودی باردار بشم» «قرص‌هام رو نامنظم می‌خوردم، فکر نمی‌کردم باردار بشم» «وسیله پیشگیری داشتیم، اما خب باردار شدم». آنچه در بیان این جملات مشهود بود، مربوط به حس عدم عاملیت و نقش آنها در پیشگیری از بارداری است که علت آن را می‌توان در سطح پایین تحصیلات، نداشتن تحصیلات و آگاهی، عدم دسترسی به اقدامات پزشکی، و در موارد بسیاری غلبه سنت و فرهنگ بر دانش پزشکی دانست که ریشه در آموزش ناکافی دارند.

۲- ریشه‌های فرهنگی غلط: آرزو، ۲۶ ساله، می‌گوید: «زایمان‌های سختی داشتیم. دفعه آخر، دکتر گفت یا مادر یا بچه، یکی شون زنده می‌مونن. مادرم گفت: توکل بر خدا؛ ادامه بدید؛ ان‌شالله هردو زنده می‌مونن... دختر داشتیم لوله‌بندی نکردم؛ فکر می‌کردم بعدی شاید پسر باشه». مادر همسر یکی از مشارکت‌کنندگان می‌گوید: «پسرم دیگه بچه نمی‌خواست؛ می‌گفت اوضاع خوب نیست؛ عروسم حواسش نبود، بیهو باردار شد». فرهنگ مردسالار و تمایل به داشتن فرزند پسر نیز از مواردی بود که در گفتگوها به‌نظر مهم می‌رسید که تأثیر آن بر تعدد فرزندآوری زنان مشهود است. آنچه از گفتگوها برداشت شد، نشان می‌دهد فرهنگ افغانستان، مانند بسیاری از جوامع سنتی‌تر ایران، هنوز به‌دلایلی نظیر نان‌آوری، برای فرزند پسر ارزش بالاتری قائل است.

۳- فقدان آگاهی و آمادگی زنان با سنین کم: پونه، ۴۰ ساله، می‌گوید: «خودم یازده سال بیشتر نداشتم؛ نمی‌دونستم اصلاً چه کار باید بکنم؛ فکر می‌کردم دلم درد می‌کنه». بلور، ۳۲ ساله، می‌گوید: «من هیچی نمی‌فهمیدم؛ بهم می‌گفتن باید به بچه‌ات شیر بدی. من اصلاً بدم می‌اومد به بچه شیر بدم». فرزندان که خانواده و به‌خصوص مادران آمادگی استقبال از آنها را نداشتند، فقط دغدغه زنان افغانستانی و مهاجر نیست. زایمان ناموفق یا پرخطر نشانی از ناکارآمدی آنها در امری زنانه است. در جامعه مهاجران افغانستانی، زنان به علت‌هایی نظیر آوردن نوزاد دختر، نیاز به استراحت در زمان بارداری، و تولد نوزاد مرده نیز سرزنش شده و مقصر شناخته می‌شوند. بانو یکی از پاسخگویان است که ۳۷ سال سن دارد. او تجربه تولد نوزاد مرده و فرزند دختر را دارد: «وقتی دختر اولم بعد از دوتا سقط به دنیا اومد، فقط سرکوفت شنیدم. مادرشوهر و شوهرم جوری رفتار می‌کردند، انگار اصلاً دخترم وجود نداره».

زن دیگری نیز از نادیده گرفته شدن نیازش به استراحت در زمان بارداری می‌گوید: «با اینکه دکتر گفته بود کار نکنم ولی مگه می‌شد؟ من با خانواده شوهرم زندگی می‌کنم. همه بار زحمت و کارخانه با من بود و برای کسی مهم نبود».

بارداری‌های ناخواسته، مجال به‌خوداندیشیدن و مرهم گذاشتن بر زخم‌های قدیمی را از زنان

مهاجر می‌رباید. باروری خانواده‌های افغانستانی تابع یک پاسخ عقلانی به شرایط اقتصادی نیست. علی‌رغم اشتغال فرزندان از سنین کودکی، نگرش آنها به فرزندآوری همانند برخی جوامع سنتی ثروت‌آفرین نیست و بار اقتصادی فرزندان بر خانواده نیز عاملی برای کاهش فرزندآوری آنها نشده است. گذشته از بارداری‌های ناخوسته، رفتار باروری زن افغانستانی نیز تابع عاملیتش در زندگی نیست. اما او اولین کسی است که در همه ابعاد زندگیش از تبعات آن متأثر می‌شود. تأثیر فرزندان ناخواسته و تعدد فرزندان بر روان و سلامتی جسمانی زنان افغانستانی مشهود بود. از یک سو مادران و فرزندان تحت تأثیر قرار می‌گیرند و از سوی دیگر، اقتصاد خانواده درگیر تلاطم می‌شود و در بسیاری از موارد، این فرزندان، از همان کودکی، به کار مشغول می‌شوند که بر آینده آنها نیز مؤثر است.

۳-۱- حذف خویشتن

زنان افغانستانی، در بسیاری از موارد خود، سرنوشت و فردیت خود را نادیده می‌گیرند. برخی به دنبال بازیابی سرنوشت ازدست‌رفته خود در قامت فرزندان‌شان هستند. پرستو، ۲۵ ساله:

«من خودم غذای خوب نمی‌خورم؛ اما بچه‌ام توی سن رنده، برایش غذای خوب درست می‌کنم».

تمنا، ۳۷ ساله:

«شوهرم می‌خواست دخترم رو زود شوهر بده. من رفتم با عموش صحبت کردم نذاره».

شرایط سخت زندگی و نادیده‌گرفته‌شدن، سبب از بین رفتن اعتماد به نفس و استقلال زنان افغانستانی شده است. آنها از مواجه شدن با دیگران و از «خود بودن» هراس دارند. یکی از مشارکت‌کنندگان، وقتی شماره تماسش را خواستم، دخترش را صدا کرد و گفت: «یه شماره تلفن به خانم می‌دی؟». از مشارکت‌کننده دیگری به صورت سربسته در خصوص احتمال آزار جنسی^۱ دختر خردسالش به علت تلاش برای امرار معاش در خیابان و بدون نظارت والدین یا همراهی عضو بالغی از خانواده پرسیدم. پس از انکار احتمال وقوع چنین اتفاقی پاسخ داد: «چه کار کنم پس؛ چه کسی شکم منو سیر کنه».

مشاهدات و گفتگوها بیانگر شرایط سخت و عدم استقلال در زندگی زنان افغانستانی است. برخی از خانواده‌های مهاجر با یکی از اعضای خانواده یا اقوام زندگی می‌کنند که بعضاً جزء محارم خانواده محسوب نمی‌شوند. این درحالی است که مساحت خانه‌های آنها به ندرت بالای

۱. دختر خردسال این مشارکت‌کننده بارها مورد آزار جنسی قرار گرفته است و سعی دارد که این موضوع را انکار کند.

۷۰ متر است. بلور، ۳۲ ساله، به همراه همسر خود، سه فرزند مادرهمسر، و برادر خود زندگی می‌کند. در یکی از مصاحبه‌هایم، با یک طناب در وسط اتاق مواجه شدم. ابتدا گمان کردم به علت کمبود جا، از این طناب برای خشک کردن لباس‌های شست‌وشو شده استفاده می‌کنند، که بعد توضیح داده شد در طول سال، چندین بار و به مدت هفته‌ها و ماه‌ها، میزبان اقوامی می‌شوند که به تازگی مهاجرت کرده‌اند و محیط خواب را با پرده مجزا می‌کنند. مشارکت‌کننده دیگری در یک خانه ۴۰-۳۰ متری با همسر، کودک یک ساله، و برادرشوهرش زندگی می‌کرد. چنین زنانی قاعدتاً فرصت زیستن خویش را نخواهند یافت. حضور دیگری در خانواده، نه تنها انتخاب نوع پوشش، تغذیه، روابط زناشویی، بروز هیجانات و احساسات و اقتصاد خانواده و... را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد، بلکه به لحاظ تغییرات در هندسه خانواده، چالش‌های جدیدی بر خانواده سربار می‌کند.^۱ هر خانواده مهاجر افغانستانی، به واسطه وابستگی و الزام تعلق به شبکه خویشاوندی، به ناچار، خویشتن و زندگی شخصی‌اش را پشت این حصار رها می‌کند و این بی‌خویشتنی برای زنان ناگوارتر است. زیرا زنان، همواره در فرهنگ افغانستان از هویت کمتری برخوردارند.

۴-۱- هویت چندپاره

هر چقدر که زن افغانستانی مهاجرت به ایران را در سنین بالاتری تجربه کرده باشد، در روایت خود از زندگی، وادادگی و تسلیم بیشتری نسبت به پذیرش شرایط دارد، کمتر مایل به مهاجرت مجدد است، ریسک‌پذیری پایین‌تری دارد، و شرایط موجود را نه بر مبنای تبعیض، که به عنوان یک حقیقت غیرقابل تغییر می‌پذیرد. احتمالاً، اغلب ایرانی‌ها شاه مسعود را نماد تمامیت افغانستان بدانند؛ اما برخی از شیعیان افغانستان، در ماجرای افشار، به تلخی از کشتار و تجاوز به زنان یاد می‌کنند.^۲ هنوز اختلافات قومی و مذهبی در افکارشان و نسبت به هموطنان‌شان وجود دارد. شاید بازنمایی همین اغتشاش بیرونی، روح زنان افغانستان را از درون تهی کرده است. «ما»ی افغانستانی

۱. مانند چالش‌های همسران با خانواده‌های یکدیگر و مداخلات ایشان در زندگی. اغلب مصاحبه‌شوندگانی که با فردی غیر از اعضای خانواده خود زندگی می‌کردند، کدورت‌هایی از همسرشان داشتند که ناشی از مواجهه با اعضای خانواده‌شان بود نه خودشان.

۲. حادثه افشار که از آن با نام کشتار افشار نیز یاد می‌شود، کشتاری بود که در سال ۱۳۷۱ در جریان جنگ‌های داخلی گروه‌های مجاهد در کابل، بر سر کنترل محله افشار و مناطق مشرف بر آن رخ داد. در این کشتار، عده زیادی از غیرنظامیان کشته شدند.

برایشان تداعی‌کننده رنج، آوارگی و تحقیرشدگی است. از آتیه ۱۸ ساله، که یک سال است به ایران آمده و می‌گوید: «به‌رحال ما یک افغانی هستیم که اومده ایران نباید انتظار داشته باشیم که مردم خیلی از ما خوششون بیاد»، تا اعتراض فرزند ثمین که از خانواده سرشناس در افغانستان است و در ایران موقعیت مناسبی دارند به اینکه «ما چرا افغانی هستیم، بهترین هم باشیم باز هم به ما میگن افغانی»، نوعی خودسرزنش‌گری انفعالی همراه با رگه‌هایی از بی‌هویتی در خود احساس می‌کنند که کمتر به سمت مطالبه‌گری مثبت می‌رود. آنچه که به بیرون منعکس می‌شود، نوعی خشم و استیصال است نه اراده به ساختن. چراکه اساساً او خود را موجود بی‌دفاعی می‌داند که در یک موقعیت پرحادثه پرتاب شده است. تلاطمات کشورش او را به بی‌تاریخی هویتی کشانده است. اگر او در موقعیت بی‌خویشتنی، فرصت به‌خوداندیشیدن ندارد، در چنین موقعیتی فاقد «ما»ی منسجم است. او پذیرفته است که در افغانستان جایی ندارد؛ پس در موقعیت یک مهاجر نیز نباید مدعی حقوقی باشد. جنگ، جدال‌های قومی، فرهنگی و مذهبی طولانی و فرسایشی مانع از شکل‌گیری هویتی منسجم به نام افغانستان در اذهان ایشان شده است. وقتی از کلمه «ما» استفاده می‌کنند بیشتر منظورشان هراتی‌ها، هزاره‌ای‌ها، تاجیک‌ها، سنی یا شیعه است.

۲- تشویش

افغانستانی‌ها هرچند در خانه‌های ساده، توأم با انضباطی خاص سکنی گزیده‌اند، اما از نوعی آشفتگی رنج می‌برند. آن‌ها همواره خود را در برابر یک ترس بیرونی یا اضطراب درونی دیده‌اند. از مجموع مصاحبه‌ها چنین برمی‌آید که این تجربه‌ها به‌واسطه هویت و عاملیت مخدوش‌شده، به‌صورت تشدیدشده و بعضاً پنهانی در زندگی روزمره زنان افغانستانی تکرار می‌شود. مضماین فرعی که در ادامه می‌آید، ذیل همین مفهوم تعریف می‌شوند.

۲-۱- ترس از مرگ

بخش زیادی از زنان مهاجر افغانستانی، کشور خود را برای حفظ جان ترک کرده‌اند. آنها که سال‌ها با شرایط اقتصادی، جنگ و آسیب‌های کشورشان دست‌به‌گریبان بوده‌اند، زندگی در هر شرایطی که جان آنها محفوظ باشد را به‌راحتی می‌پذیرند. تن‌دادن به شرایط سخت و طاقت‌فرسای قاچاق انسان، بهای‌رهایی از ترس زیستن هرروزه است. بهار، ۳۰ ساله، می‌گوید:

«بازار با ترس می‌رفتم، بچه‌ام مریض می‌شد، می‌ترسیدم، هرجا می‌رفتم انتحاری بود».

بلور، ۳۲ ساله، می‌گوید:

«هر بار که می‌خوابیدم می‌گفتم دیگه بیدار نمی‌شم. سر نماز که سجده می‌کردم. امید نداشتم سرم رو بلند کنم».

اما تهدید مرگ، تنها از بیرون خانه نبود. بیکاری نان‌آور خانواده در طولانی مدت خانه را خالی کرده بود. پروانه، ۱۹ ساله، تنها خوراکی داخل خانه‌شان در موقع مهاجرت را یک بطری روغن ذکر کرد. آتیه، ۱۸ ساله، در خصوص تجربه مهاجرت غیرقانونی خود می‌گوید:

«توی راه، کلی جنازه دیدم که طاقت نیاورده بودن و همون جا ولشون کرده بودن».

برای زنان افغانستانی، ایران همان نقطه روشنی است که جان آنها و فرزندانشان محفوظ است.

۲-۲- استیضاح سنت

اغلب زنان افغانستانی که وارد ایران شده‌اند، با مهاجرت، تنها جسم‌های خود را از سرزمینی به نام افغانستان جدا کرده‌اند و فرهنگ مردسالارانه، هنوز با قدرت تمام، گام‌هایشان را تحت تسلط و نظارت دارد. زنان، بدون اینکه آگاه باشند، عاملان بازتولید رنج‌شان هستند.

آذر، ۱۸ ساله، در خصوص تجربه‌اش از مزاحمت‌های خیابانی در تهران می‌گوید:

«مادرم می‌گه اگر جواب اونا رو بدی، بیشتر مزاحمت می‌شن. جواب بدی یعنی تو هم دلت می‌خواد».

ثروت، ۲۶ ساله، در خصوص بارداری زودهنگام می‌گوید:

«اونجا اگر زود بچه نیاری می‌گن یکی‌شون نازاست. یا اینکه اگر زندگی‌تون مشکل نداره، چرا بچه نمیارید و برای اینکه این چیزها نباشه، زودتر همون سال اول بچه میاریم».

بهار، ۳۰ ساله، در خصوص انتخاب نوع پوشش می‌گوید:

«شوهرم کاری به کارم نداره؛ ولی برادرهام بفهمن دعوا می‌کنن، می‌گن باید حتماً چادر بزنه. فردا می‌گن دختر فلانی رفت ایران چادرش رو در آورد».

علی‌رغم اینکه برخی پژوهش‌ها نشان می‌دهند «در جوامعی که عمده مسئولیت خانواده متوجه مردان است و ازسوی‌دیگر شرایط اقتصادی باثبات نیست، مردان تمایل فزاینده‌ای به کناره‌گیری از تعهدات الزام‌آور، به خصوص بچه‌دار شدن، نشان داده‌اند» (عبدالهی، ۱۳۹۵، به نقل از لسته‌ها: ۱۳۳)، اما عوامل فرهنگی بر فرزندآوری زنان افغان مؤثرتر است. به عقیده کالدول، باروری زمانی بالا و پایین می‌رود که نگرش‌ها و باورها تغییر کند (چمنی و همکاران، ۱۳۹۵:

۱۴۴). یکی از مشارکت‌کنندگان که حاصل کار شبانه‌روزی خانواده وی، درآمد ماهیانه دو و نیم میلیون تومان (برای ۵ نفر، متشکل از مادرشوهر، خواهرشوهر، پدرشوهر از کارافتاده و همسرش) است، باردار می‌شود؛ چون همسرش «بیچه دوست داشت». این بارداری‌های مکرر و بدون برنامه‌ریزی، درحالی است که نه خانوار به لحاظ مالی آمادگی فرزند جدید را دارند و نه مادر، به دلیل مشکلات روحی، جسمی و مشغله، فرصت و صلاحیت فرزندپروری را دارد. مردان نیز به دلیل تأمین معاش، حضور چندان قابل‌ملاحظه‌ای در خانواده ندارند و اساساً خود را متعهد به چنین مسئولیتی نمی‌دانند.

در فرایند مصاحبه‌هایم با دختران جوان، چند نفرشان اظهار تمایل به ادامه تحصیل در رشته خیاطی داشتند. با واکاوی بیشتر، جهت رفع ابهام که اصلاً آیا چنین رشته‌ای وجود دارد و چطور به این رشته علاقه‌مند شدند، متوجه شدم که آنها طراحی دوخت را حد استعلایی خیاطی می‌دانند. همان کاری که می‌تواند بدون نیاز به حضور در بیرون، درون خانه به اقتصاد خانواده کمک نماید: «دخترم مدرسه می‌ره و می‌خواد خیاطی بخونه؛ هم به هنر یاد گرفته هم کمک خرج می‌شه». درواقع، ذهن دختران جوان افغانستانی برای برون‌رفت و حل دوگانگی تحصیل (به مثابه خروج از خانه) و در خانه ماندن، چنین نمایان شده است؛ دخترانی پرآمید به آینده و اسیر فرهنگ گذشته.

زنان افغانستانی علاوه بر خشونت‌های داخل خانواده و جامعه، مورد خشونت نمادین نیز قرار می‌گیرند. آنها پذیرفته‌اند که در میدان مردسالارانه مردان افغان، در قامت یک زن بازتولید شوند و موقعیت خود را به‌عنوان فردوستان، که همان مهاجران افغانستانی ایران هستند، باور کرده‌اند. تغییر محل سکونت، از بار خشونت علیه آنها کم نکرده و آنها همچنان زیر چتر مردسالاری سنتی زیست می‌کنند. پروانه، مجرد است و دبیرستان را تمام کرده است. او می‌گوید:

«من اجازه ندارم دنبال کار برم. توی خونه به مامانم کمک می‌کنم. بیچه‌ها رو نگه می‌دارم. اگر

بخوام جایی برم، حتماً برادر کوچیکم باید با من بیاد».

تارا از سخت‌گیری همسرش صحبت می‌کند:

«بدون چادر یا تنها جایی برم؟ نه اصلاً. مردم چی می‌گن؟ شوهرم نمی‌ذاره. فقط تا خونه دختر

عموم، که کوچۀ پایینه، می‌رم».

گویا این زنان تلاش چندانی برای تغییر فرهنگ مردسالارانه ندارند و حتی آن را برای

فرزندان خود نیز بازتولید می‌کنند.

۳-۲- ترس از رد مرز شدن^۱

اضطراب دیگری که همواره بخشی از روزمره زنان افغانستانی است، نحوه سکونت و رد مرز شدن است. بخش زیادی از آنها که مهاجران غیرقانونی هستند، بارها رد مرز شدن مردان خانواده را تجربه کرده‌اند. ترانه، ۳۳ ساله، می‌گوید:

«پسرم شبا گریه می‌کنه، می‌گه من می‌خوام برگردم افغانستان، چرا به من می‌گی نیا خونه، من خسته شدم از بس صبح تا شب تو فست فودی کار کردم و همونجا خوابیدم. می‌گم: مامان! منم دوست دارم بیای؛ می‌ترسم توی راه بگیرت رد مرز بشی».

تبسم، ۳۵ ساله، باتوجه‌به تجربه رد مرز برادرش می‌گوید:

«پلیس با زن‌ها کار نداره، اما اگر مردا رو ببینه بدجور باهاشون برخورد می‌کنه و رد مرز می‌شن».

این اضطراب در کنار تغییرات بسیار و نداشتن هویت و ریشه در خاک یک کشور، سبب شده آنها همواره مسافری باشند که ترس از دست‌دادن را به دوش بکشند. زیستن در کنار این افراد، دائم حس سرگستگی و ترس را منتقل می‌کند.

۴-۲- حس بی‌پناهی و رهاشدگی

حضور کودکان افغانستانی در خیابان (یا به‌دلیل نبود نظارت، به‌خاطر اشتغال والدین، و یا کار خیابانی خودشان)، آنها را برای سوءاستفاده‌گران طعمه‌های مناسب‌تری کرده است. آنها گاهی حتی امکان دادخواهی و پیگیری حداقلی را ندارند و چه‌بسا، بسیاری از آنها گزارش نمی‌شوند. دختران افغانستانی، مورد خشونت و آزار جنسی نزدیکان خود قرار می‌گیرند و بلا تکلیفی هویت شهروندی، تنها راه سازش و سکوت را پیش روی آنها می‌گشاید. یکی از مصاحبه‌شوندگان از آزار جنسی برادر همسرش به دخترش می‌گوید که حتی جرئت ابراز آن به همسرش را نداشته است. دیگری شرایط فرزندش در خیابان را نادیده می‌گیرد و می‌گوید:

«به کجا شکایت کنم؟ من حتی شناسنامه یا کارت بانکی ندارم. کی حرف منو قبول می‌کنه».

ازسوی‌دیگر، نگهداری همسران آسیب‌دیده از کار زیاد و غیرقانونی نیز باری بر دوش آنها

است. برکه، ۳۴ ساله، می‌گوید:

«ماهی ۴۰۰ [هزار] تومن هزینه درمان شوهرم هست. از کجا دربیارم... شوهرم قبلاً کارگری می‌کرد

۱. این عبارت اصطلاحی است که افغانستانی‌ها برای اخراج شدن مهاجر غیرقانونی از ایران به‌کار می‌برند.

اما دیگه زمین‌گیر شده».

به دلیل فقدان حق مالکیت، دارایی‌های برخی مهاجران به نام یک ایرانی است و این خلأ قانونی، بارها باعث سوءاستفاده و تاراج سرمایه‌هایشان شده است. ثمره، ۱۸ ساله، از کودکی در ایران بزرگ شده است؛ اما می‌گوید وضعیت او با کسی که یک سال یا کمتر به ایران آمده فرقی ندارد و او نیز با همان مشکلات مواجه است. بهار، ۳۰ ساله، آزاده، ۳۲ ساله، و بسیاری دیگر، از تجربه تلخی می‌گویند که بارها دستمزد همسران‌شان، پس از کار طاقت‌فرسای طولانی، پرداخت نشده است؛ چراکه کارفرما می‌داند او هیچ ملجایی ندارد. تمنا، ۳۷ ساله، به دلیل سرطان، یکی از سینه‌هایش را تخلیه کرده است. همسرش هزینه‌های ادامه درمان را نمی‌دهد و به خواستگاری زن دیگری رفته. تمنا، خودش، قبلاً کار نظافت خانه‌ها را انجام می‌داده، اما حالا توان کارکردن ندارد. او همزمان، زنانگی، اعتمادبه‌نفس، سلامت و همسرش را ازدست‌رفته می‌یابد. وابستگی این زنان از نظر هویتی به مردان از یک‌سو، و عدم پذیرش آنها در جامعه مقصد از سوی دیگر، سبب حس رهاشدگی و نداشتن آینده برای خود و فرزندانشان شده است. این موضوع که آنها را به سمت پذیرش حداقل‌ها سوق داده است، در بخش زیادی از گفتگوها قابل مشاهده بود.

۳- بسندگی به وضعیت موجود

اغلب افغانستانی‌هایی که به‌طور غیرقانونی به ایران مهاجرت می‌کنند، از روستاها و خانواده‌های فقیر هستند که عمدتاً مهارت خاصی ندارند. آن‌دسته از مهاجران که امکان و پتانسیل رشد و ارتقاء دارند، پس از مدتی به کشور ثالث مهاجرت می‌کنند؛ اما ایران، علی‌رغم مشکلات عدیده‌اش، بنا به برخی دلایل، مقصدی مناسب برای مهاجرت غیرقانونی افغانستانی‌ها می‌باشد. از جمله این دلایل عبارتند از: گستردگی مرز با افغانستان، فاصله کم و هزینه‌های به‌صرفه قاچاق غیرقانونی (که برای هر نفر بین ۸ تا ۱۳ میلیون تومان است)، امکان زیستن و رهایی از بلایای جنگ‌های داخلی، امکان اشتغال برای کارگران غیرماهر، اشتراکات فرهنگی، دینی و زبانی، و نیز امکان دسترسی آسان به اقوام در افغانستان. پروانه می‌گوید:

«شاید اینجا ما مثل ایرانی‌ها زندگی خوب یا شرایط بهتر شدن نداشته باشیم، اما چاره‌ای نیست.

حداقل اینجا چندتا آشنا و به لقمه نان هست».

تارا که در ایران بزرگ شده است می‌گوید:

«من اینجا بزرگ شدم؛ اما نتونستم درس بخونم. باز هم خدا رو شکر که شکم ما سیر می‌شه و

وسط طالب نیستیم».

روایت ثنا، که سه سال است به ایران آمده، نیز جالب است:

«ما از بیکاری و فقر اومدیم ایران. اینجا بهشت نیست، ولی بازم خوبه. حداقل شکم بچه‌هام سیر می‌شه، نمی‌ترسم وقتی از خونه برن بیرون جنازه‌شون رو برام بیارن، نمی‌ترسم بیهو طالب شوهر و بچه‌هام رو بگیره، حداقل می‌تونم از خونه برم بیرون. می‌دونید که الان وضعیت افغانستان چطور شده؟! منم برای بچه‌هام زندگی بهتر می‌خوام؛ ولی وضع الان من باز بهتر از وقتی که افغانستان بودم. باز هم شکر که همین رو دارم».

مجموع عوامل باعث شده است که زنان افغانستانی به وضعیت کنونی خود قانع باشند و چشم بر روی شرایط سخت زندگی ببندند.

۱-۳- تعدیل حس غربت

اکثر مشارکت‌کنندگان، ایران را به‌عنوان اولین و آخرین مقصد مهاجرت خود معرفی می‌کنند.

ترانه، ۳۳ ساله، در خصوص تصمیمش برای آینده مهاجرت می‌گوید:

«خیلی از اعضای خانواده و خویشانم در اتریش زندگی می‌کنند؛ اما من نمی‌تونم بدون حجاب زندگی کنم».

ثریا، ۲۰ ساله، می‌گوید:

اینجا، ما زیاد حس غربیگی نمی‌کنیم. زبان و فرهنگ ما به شما خیلی نزدیک هست. خب ما چون تاجیک هم هستیم، زیاد به‌لحاظ چهره معلوم نمی‌کند افغان هستیم».

ثنا، ۳۱ ساله، می‌گوید:

چند وقتی، پسر همی می‌گه می‌خوام برم برم. من باهاش قهر کردم. می‌ترسم گیر قاچاقچیا بیفته. همه پولش رو بالا بکشن. اینجا هر چی باشه زیون مردمش رو می‌فهمیم».

مهاجران افغانستانی، جز فارسی، زبان دیگری بلد نیستند و شرایط یادگیری و همزیستی با فرهنگ متفاوت‌تری را در خود نمی‌بینند. بسیاری از آنها، اعتقادات دینی و قرابت فرهنگی و زبانی با ایران را عامل این انتخاب می‌دانند. در چنین شرایطی، احساس بیگانگی و غربیگی کمتری می‌کنند. هر چند افغانستانی‌ها برای ایرانی‌ها (به نسبت احساس دیگری که ممکن است غربی‌ها به افغانستانی‌ها داشته باشند) دیگری پررنگ‌تری هستند، اما با وجود همه این شرایط، افغانستانی‌ها در ایران احساس هم‌رهنگی بیشتری می‌کنند.

۲-۳- غلبه بر اضطراب جدایی

اضطراب و ترس از جدایی، یکی از عوامل پذیرش شرایط موجود از سوی زنان مهاجر افغانستانی است. آنها که هویت خود را در گرو مردان می‌دانند، به امکان رفت‌وآمد با مردان در مرز دل بسته‌اند؛ شرایطی که در سایر کشورها امری ناممکن است. آتیه، ۱۸ ساله، می‌گوید:

«یکی‌شان [برادرهایش] ازدواج کرده؛ ولی نامزدش در افغانستان است. می‌خواهد برود آنجا ازدواج کند و نامزدش را بیاورد. قاچاقی خارج شود و با نامزدش که دختر دایی‌ام است بیاید».

نزدیکی به شبکه‌های خانوادگی در ایران و افغانستان، یکی دیگر از مواهب این زندگی سخت و غیرقانونی است. نزدیکی به افغانستان و حفظ پیوندها، اضطراب کنده‌شدن از سرزمین مادری را تسکین می‌دهد. تقریباً تمامی افغانستانی‌های مهاجر، مدت‌ها زندگی خود را در کنار یکی از اقوام خود سپری کرده‌اند و زندگی حداقلی خود را به لطف همین خویشان و دوستان آغاز کرده‌اند. آنها برای اقوام خود کمک‌های نقدی می‌فرستند و خانواده‌ها برای مهاجران کمک‌های غیرنقدی، نظیر پوشاک، می‌فرستند.

آپامه، ۱۸ ساله، می‌گوید:

«۵ اشب آنجا [تهران منزل عمویم] ماندیم. بعد [در] قزوین به منزل دایی‌ام رفتیم. بعدش به خیابان ۱۳ آبان تهران رفتیم که عمویم برای مان با پول پدرمان خریده بود. وسیله‌ای آنجا نداشتیم. موکتی آنجا بود، دختر خاله‌ام گونی را پر از پشم کرد تا زیر سرمان بگذاریم و یک پتو که همگی زیر آن می‌خوابیدیم. یک ماه بعد پدرم آمد».

بانو، ۳۷ ساله، می‌گوید:

«برادرم ۱۸ سال دارد، در یک شیرینی‌فروشی کار می‌کند و درآمدش را برای پدرم در افغانستان می‌فرستد و گاهی در خانه ما خرج می‌کند. اما شوهرم می‌گوید از او پول نگیر و خرج برادرم را می‌دهد».

همجواری دو کشور، حضور افغانستانی‌های بسیار در ایران و حلقه خویشاوندی، ایران را تاحدودی برای آنان به وطنی تبدیل کرده است که هنوز ریشه آنها را به خاک میهن پیوند زده است.

۳-۳- نگرش مثبت به ایرانی‌ها

در کنار تجربه‌های تلخ طردشدگی و زخم‌زبان‌هایی که زنان افغانستانی تجربه کرده‌اند، مجموعاً،

نگرش آنها نسبت به ایرانی‌ها مثبت است و بسیاری از واکنش‌های ایرانیان نسبت به خود را نه از سر ترحم و دلسوزی که از روی انسانیت دانسته‌اند. تهیه مسکن، سیم کارت، عابر بانک و... به دلیل محدودیت‌های قانونی توسط ایرانی‌ها فراهم می‌شود. ثریا، ۲۰ ساله، با تأکید می‌گوید:

«من جز خوبی چیزی ندیده‌ام. شنیده‌ام که به هم‌وطنانم در صف نانوائی، جایی گفتن این افغانستان او مدن ما رو بدبخت کردن؛ اما من خودم، به‌شخصه، متوجه بی‌ادبی نشدم».

ترنم، ۴۰ ساله، درخصوص تجربه همزیستی با ایرانیان گفت:

«با همسایه‌ها نشسته بودیم یکی از همسایه‌ها گفت تو افغانی هستی؟ چرا اومدید اینجا؟ شوهرای شما شوهرای ما رو بیکار کردن. بقیه همسایه‌ها ازم حمایت کردن، گفتن اینا چه گناهی دارن، اینا هم از روی ناچاری اومدن».

ثروت، ۲۶ ساله، هر چند بیشترین تعاملش با سایر افغانستانی‌های مهاجر است، اما رفتار ایرانی‌ها را کاملاً دوستانه توصیف می‌کند و می‌گوید:

«همسایه‌ها بودند که ظرف و ظروف برام آوردن، پتو آوردن. ما هیچی نداشتیم. شباً به موکت می‌کشیدیم دور خودمون و می‌خوابیدیم».

علاوه بر رفتار دوستانه ایرانیان، زنان افغانستانی جایگاه زن ایرانی در خانواده را به مراتب بهتر از خودشان می‌دانند و امید دارند که دختران‌شان تجربه‌های خوشایندتری داشته باشند. پریسا، ۳۶ ساله، می‌گوید:

«به خدا دخترای ایرانی وضعشون خیلی از ما بهتره. من می‌رم تو خونه‌ها کار می‌کنم؛ می‌بینم دختره سی سالشه ازدواج نکرده، داره برای خودش زندگی می‌کنه. منم دوست دارم دخترم تا هر سنی که بخواد درس بخونه مثل شماها».

ثنا، ۳۱ ساله، می‌گوید:

«ما افغان‌ها اینطور [مثل ایرانی‌ها] نیستیم که با شوهرمون حرف بزنینم و درد دل کنیم».

آزاده، ۳۲ ساله، می‌گوید:

«خیلی خوبند. من دوست داشتم کاش ایرانی بودیم. ایرانی‌ها می‌گذارند دختر هر وقت دلش بخواد ازدواج کنه. ایرانی‌ها هم با افغان‌ها خوبند اصلاً نگاهی بای ندیدم. من قبلاً ایران هم بودم؛ من به‌غیراز خوبی چیزی ندیدم».

تارا، ۲۴ ساله، می‌گوید:

«مردهای افغان اینطورند. وقتی پول دارند، نمی‌دانند چه کنند، زن می‌گیرند. چندهمسری همیشه

بین زن‌ها دعواست. مردها نمی‌تونن زندگی کنن».

زندگی در میان زنان ایرانی، امید به زندگی روشن برای فرزندان‌شان را به ارمغان آورده است. تجربه استقلال زنانه‌ای که خود هرگز نداشته‌اند و امکان پیشرفت فرزندان‌شان یکی از دلایلی است که بر روی تمام سختی‌ها چشم پوشیده و تلاش می‌کنند زندگی بهتری را در ایران داشته باشند. چند نفر از مصاحبه‌شوندگان، تجربه‌های مثبتی از چشم‌پوشی پلیس مرزی ایران داشتند و آن را نوعی مزیت برای مهاجر غیرقانونی می‌دانستند. باران، ۲۷ ساله، می‌گوید:

«پلیس من و بچه‌م رو دید. بچه‌م تب داشت. داروها تو دستم بودن. گفت به چیزی بکش رو بچه.

بعد گفت برید».

آذر، ۱۸ ساله، می‌گوید:

«ما چند شب نخوابیده بودیم؛ بدنمون خشک شده بود. پلیس دید زن و بچه‌ایم، سیمکارتامون رو

شکوند، تلفن‌هامون رو گرفت، بعد رفت».

آنچه از گفتگوها برمی‌آید، نشان از حس مثبت این مهاجرین نسبت به زندگی در ایران است؛ اما مشاهدات حاکی از برخی پنهان‌کاری‌ها و روا داری در گفتگو بود که سبب بیان نکردن مشکلات و تجربیات منفی شده است.

۴-۳- آرزومندی

تشویش و اضطراب، همواره با حس ناامنی مبهمی بروز می‌کند. فرد مضطرب، گاهی ناامید و پرخاشگر می‌شود. تشویش، گاه ممکن است به‌عنوان عاملی فلج‌کننده در نظر گرفته شود. اما زنان افغانستانی به‌لحاظ روانی یا حسی که آرزومندی نامیده می‌شود با اضطراب‌های خود کنار می‌آیند. ناتوانی در مقابل تغییر شرایط، نوعی آرزومندی منفعلانه را در افراد ایجاد می‌کند که پذیرش شرایط را آسان‌تر می‌کند. زنان افغانستانی امیدوارند روزی، ورق روزگار به نفع آنها برگردد. امیدوارند روزی در کشورشان صلح شود. آذر، ۱۸ ساله، علی‌رغم تعیین مهلت خروج‌شان توسط دولت ایران، هنوز از رؤیاهایش، درس خواندن در رشته مورد علاقه‌اش و... سخن می‌گوید. تمنا در اوج ناامیدی، هنوز امیدوار است که همسرش از ازدواج با زنی که می‌خواهد، منصرف شود. گاهی این آرزومندی نوعی رضا بر مبنای جبرگرایی است. ترنم، ۴۰ ساله، در توصیف شرایطش می‌گوید:

«خدا مهربان است، حواسش به همه بنده‌ها هست. خواست خدا این بود که زندگی من هم این‌طور

رقم بخورد؛ چه می‌شود کرد؛ هر کس تقدیری دارد؛ ان‌شالله روزی ما هم می‌رسد».

نوعی از رضا و توکل با دغدغه کنار گذاشتن هر چیزی که ممکن است روح فرد را آشفته سازد ارتباط دارد. ثمین، ۴۰ ساله، این چنین به آینده امیدوار است:

«ما افغانستانی‌ها، خودمان باید به فکر خودمان باشیم تا کشورمان را بسازیم. اگر به خدا توکل کنیم، اختلاف‌ها را کنار می‌گذاریم. خدا هم پشت ماست. کشورمان را سر و سامان می‌دهیم. ان‌شالله یک روزی بر می‌گردیم کشور خودمان».

نوعی از آرزومندی، به توان ذهنی فرد در غلبه بر اضطراب‌ها مرتبط است. هرچقدر قدرت ابتکار عمل بیشتر باشد، کمتر احتمال دارد که تشویش، افراد را بیگانه سازد. شخص مشوش تقریباً به‌ناگزیر بی‌اعتماد می‌شود و در وهله اول به خود بی‌اعتماد می‌شود. ثمره، ۱۸ ساله، این‌گونه آینده خود را ترسیم می‌کند:

«من تمام تمرکز رو می‌گذارم رو درس خوندم و مطمئنم یک روزی برای خودم کسی می‌شم. خواهرام هم موافق درس خوندم هستن و کمکم می‌کنن بهم قوت قلب می‌دن».

تشویش و اضطراب پیش از ناکامی و زمانی که ناکامی به‌صورت تهدیدی ظاهر می‌شود، رخ می‌دهد. بنابراین، آرزومندی زنان افغانستانی، نوعی مسکن ذهنی در مقابل احتمال تکرار ناکامی‌های تجربه‌شده یا پیش‌بینی‌شده است. تارا، ۲۴ ساله، ثریا، ۲۰ ساله، پوپک، ۲۱ ساله، بهار، ۳۰ ساله و... آرزومند روزی هستند که دخترانشان شهروندان آزادی باشند:

«دوست دارم دخترم اینجا بزرگ بشه، مثل زن‌های ایرانی درس بخونه، برای خودش کسی بشه».

بعده، اگر خواست ازدواج کنه».

«اینجا هرچقدر سخت باشه از افغانستان بهتره. حداقل شانس اینو دارم مثلاً آرایشگری یاد بگیرم».

بعد برم آلمان پیش برادرم. اونجا بچه‌هام آزادن که هرطور می‌خوان زندگی کنن».

«من زندگی نکردم؛ ولی همه این سختی برای اینه که بچه‌هام بهتر باشن. برایشون کلی آرزو دارم».

بسیار دشوار است که بگوییم امید در زندگی زنان افغانستانی زهر است یا پادزهر؛ چون هر دو سویه آن در اکثر مصاحبه‌ها مشاهده می‌شود. به‌هر تقدیر، زن مهاجر افغانستانی آرزومند زندگی بهتر برای خود و فرزندانش است. او در لحظات زندگی می‌کند. تاریکی گذشته هیمنه ابهام آینده را از رونق انداخته است.

بحث و نتیجه‌گیری

این مطالعه با بهره‌گیری از روش کیفی و رویکرد پدیدارشناسی، درصدد کسب دانش و فهم تجربه زیسته نقش‌های زنانه، در بین زنان مهاجر افغانستانی ساکن در مناطق جنوبی شهر تهران بود. نتیجه این مطالعه، در قالب سه مضمون اصلی و ۱۲ مضمون فرعی ارائه گردید.

یکی از مضامین آشکار شده در پژوهش، بحران هویت در زنان افغانستانی بود. همان‌طور که در اغلب مطالعات پیرامون مهاجران افغانستانی اشاره شده است، ساختار خانواده‌های افغانستانی، گسترده و توأم با مردسالاری است. چند همسری و ازدواج‌های درون‌قومی، از مشخصات بارز چنین ساختاری است. در این ساختار، ازدواج، به‌ویژه در دختران، در سنین پایین متداول است و اغلب توسط بزرگ‌ترها و ریش‌سفیدان قوم و طایفه، از پیش ترتیب یافته است. اما ساختارهای فرهنگی مسلط نتوانسته زنان را متقاعد به پذیرش این رسوم نماید. اگرچه زنان افغانستانی توان مقابله با این ساختارهای مسلط را ندارند، اما نوعی طغیان عاطفی علیه این شرایط نشان می‌دهند. هرچند بخشی از بازتولید این ساختار توسط زنان انجام می‌گیرد، اما بسیاری از آنها در قامت نقش مادری با تمام قوا در مقابل آن می‌ایستند.

درحالی‌که افرادی همچون فیزاکلی^۱، راین^۲، هاگ^۳ و... به کارکردهای مثبت شبکه‌های مهاجرتی اشاره کرده‌اند و این شبکه‌های غیررسمی را به‌عنوان حامی و پشتیبان فرایند مهاجرت، کاریابی و... می‌دانند، اما در خانواده‌های افغان، حفظ این شبکه‌ها به بهای حذف زندگی خصوصی و عاطفی تمام می‌شود. آنها که در زمان مهاجرت‌شان حمایت شده‌اند، می‌بایست گروه بعدی مهاجران را پشتیبانی کنند و تا مدت‌ها آنها را در جوار خود اسکان دهند. همین خلأ زندگی خصوصی باعث شده تا بخش عمده‌ای از نیازهای زنان نادیده انگاشته شود. در کنار این موضوع، حضور افرادی که امکان کنترل و نظارت کافی بر آنها نیست، کودکان خانواده را در معرض آسیب‌های جنسی قرار داده و به‌علت عدم آگاهی و آموزش، بسیاری از این آسیب‌ها توسط کودکان یا خانواده آنها سرپوشیده می‌ماند. بدیهی است که سرریز چنین آسیبی، در جامعه میزبان خواهد بود. بنابراین، آموزش خودمراقبتی کودکان افغانستانی، که به‌علت اشتغال والدین یا خودشان تحت نظارت مستمری نیستند، مانع از به‌وجود آمدن چنین تجربیات تلخی می‌شود.

1. Phizaklea
2. Rayn
3. Haug

مضمون فرعی دیگری که ذیل بحران هویت بدان پرداخته شد، هویت چندپاره افغانستانی‌هاست. این گسست، حتی در خارج از میهن ادامه دارد و بسیاری از مهاجران شیعه، به‌واسطه دولت شیعی ایران، خواستار ایجاد تمایز در قبال مهاجران شیعه و سنی شده‌اند. همین چندپارگی هویتی یکی از عوامل مهم تنش‌های منطقه‌ای در افغانستان است که می‌تواند به ناامنی مرزهای شرقی بینجامد. سیاست‌گذاران فرهنگی می‌توانند از طریق آموزش نسل جدید افغانستانی‌ها، حس همدلی و برادری را در بین مذاهب شیعه و سنی ایجاد نمایند. جامعه ایرانی نمونه خوبی از هم‌زیستی اقوام و مذاهب است که می‌تواند به‌عنوان منبع آموزش هدفمند در اختیار کودکان مهاجر قرار بگیرد. از طرفی، هویت‌بخشی به زنان افغانستانی می‌تواند به شکل‌گیری نسلی سالم در جامعه میزبان بینجامد.

مضمون آشکارشده دیگر، تشویش همیشگی زنان افغانستانی است. بحران‌ها و جنگ‌های داخلی افغانستان ناامنی‌هایی را برای مردم این کشور ایجاد کرده است. تجربه مرگ، نزدیک‌تر از هر حس دیگری، زنان را تحت تأثیر قرار داده است. در ساختارهای مردسالارانه، که زنان متکی به مردان هستند، تجربه مرگ عزیزان، علاوه بر بحران‌های عاطفی، زنان را به‌لحاظ اقتصادی دچار چالش‌های عمده‌ای می‌نماید. همین اتکا به مردان، در کنار موقعیت غیررسمی در جامعه میزبان، باعث تجربه ترس هرروزه در رابطه با ردِ مرز شدن همسران یا پسران‌شان شده است.

بر اساس تئوری سازگاری، فرایند تغییرات ایده‌ای و رفتاری مهاجران از کانال تعامل اجتماعی و همین‌طور فرصت‌ها و محدودیت‌های اقتصادی و اجتماعی تغذیه می‌شود. چنان‌که از مصاحبه‌ها برمی‌آید، زنان افغانستانی به‌شدت تحت تسلط فرهنگ سنتی جامعه مبدأ هستند. بنابراین، نمی‌توان انتظار داشت که سازگاری اجتماعی صورت گیرد. توجه به حقوق انسانی زنان افغانستانی و قرار گرفتن در زیر چتر حمایتی جامعه میزبان می‌تواند روند سازگاری را بهبود بخشد. همین بلا تکلیفی قانونی باعث ایجاد حس بی‌پناهی در خانواده‌های افغانستانی، به‌خصوص زنان‌شان، می‌شود. با لحاظ نمودن معادلات قانونی و امنیتی، ارائه راهکارهایی جهت تعریف حقوق حداقلی برای مهاجران افغانستانی، انگیزه‌های بیشتری برای سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی امن در آنها ایجاد می‌نماید. از طرفی، عده‌ای ادعا می‌کنند که نیروی کار افغانستانی سهم اشتغال ایرانی‌ها را گرفته است. این درحالی است که همسران بسیاری از زنان افغانستانی مشاغل را انجام می‌دهند که کمتر کسی از جامعه ایرانی حاضر به پذیرش آنها است. نداشتن محل اسکان،

تراکم جمعیتی در یک خانه، و عدم حضور خانواده، کارگران افغانستانی را برای کارفرمایان به نیروی تمام‌وقت مناسب‌تری، نسبت به بومی‌ها، تبدیل کرده است. بدیهی است که مهاجران به علت نیاز به بقاء در جامعه میزبان، در مقابل دستمزد یکسان، کیفیت کار بهتری ارائه می‌دهند. باتوجه به اینکه مهاجران ساکن در تهران بخش زیادی از نیروی کار یدی را به خود اختصاص داده‌اند، ساماندهی آنها می‌تواند با ایجاد فضای رقابتی در ارائه خدمات با کیفیت‌تر، به رونق اقتصادی و کاهش هزینه‌های تمام‌شده بینجامد.

بسندهی به وضعیت موجود، یکی دیگر از مضامین فرعی استخراج‌شده از متن مصاحبه‌هاست. زنان افغانستانی، علی‌رغم مشکلات و محدودیت‌های تجربه‌شده، تلاش می‌کنند موقعیت فعلی خود را حفظ نمایند؛ چراکه وضعیت موجود، بهترین وضعیتی است که می‌توانند برای خود ایجاد نمایند. عوامل دافعه‌مبدأ، ناتوانی مهارتی، و زبان متفاوت در کشور ثالث، باعث تمایل آنها به ماندگاری در ایران شده است. توجه به این موضوع می‌تواند ناکارآمدی بسیاری از سیاست‌های سخت‌گیرانه درخصوص اخراج مهاجران غیرقانونی را نشان دهد. تعدیل حس غربت و اضطراب جدایی، دو مضمون مهمی هستند که تمایل به ماندن در ایران را، علی‌رغم سختی‌های زندگی غیرقانونی، نشان می‌دهند. قرابت‌های فرهنگی باعث شده که آنها غربت را آن‌گونه که در کشورهای دیگر بروز می‌نمایند تجربه نکنند. نزدیکی جغرافیایی نیز امکان دسترسی به خانواده و وطن را برای زنان مهاجر ایجاد کرده است. بسیاری از زنان مهاجر، حس نزدیکی و همدلی بیشتری به زنان ایرانی، نسبت به زن غربی، دارند. باید به این نکته توجه داشت که ایجاد احساسات مثبت در افراد می‌تواند منجر به کنش‌های همسوتر و متعهدانه شود و برعکس، نگرش منفی به جامعه میزبان، علاوه بر آثار سوء فردی، می‌تواند به ایجاد حس تخاصم در مهاجران انجامیده و امنیت مرزها را تحت شعاع قرار دهد. زن مهاجر، علی‌رغم همه دشواری‌های مهاجرت، تنها آرزوی بهتر شدن اوضاع برای فرزندانش را دارد؛ درحالی‌که برای خود کمترین خواسته‌ها را دارد و به‌نوعی خود را به دست فراموشی سپرده است. بهره‌گیری از همین پتانسیل و میل زنان به آینده بهتر می‌تواند فرایند سازگاری زنان و کودکان در جامعه میزبان را افزایش دهد.

در پایان، باید گفت هرچند ورود غیرقانونی و کنترل‌نشده مهاجران در هر کشوری آسیب‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و امنیتی خاصی به جامعه میزبان تحمیل می‌کند و مطالعات و

پژوهش‌ها به دنبال کاهش سویه‌های منفی این پدیده هستند؛ اما در چنین شرایطی، هرچقدر که هویت انسانی و شهروندی زنان افغانستانی از سوی سیاست‌های مهاجرتی جامعه میزبان بیشتر نادیده انگاشته شود، جدال برای بقاء سخت‌تر و خصمانه‌تر می‌شود و این زنان بیش‌ازپیش در چنگال سنت‌هایی اسیر می‌شوند که از آنها می‌گیرند و او «دیگری» پررنگ‌تری ایجاد می‌شود که رفتارها و کنش‌هایش با جامعه میزبان هم‌خوانی ندارد. از آنجاکه خانواده، تربیت نسلی و ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی از ارکان مهم و مورد توجه سیاست‌گذاران داخلی هستند، نمی‌توان نسبت به الگوهای فرهنگی، فرزندآوری، فرزندپروری، مخاطرات و آسیب‌های مطالعه‌نشده آنها بی‌توجه بود و این مهم از طریق رصد سلامت جسمی و روانی زنان این گروه‌ها میسر و سهل‌تر می‌شود. بنابراین، برای خانواده‌های مهاجر، ارائه خدمات مشاوره و مددکاری، آموزش‌های خودمراقبتی، ارائه خدمات بهداشت جنسی، و آموزش در زمینه بارداری، نه تنها لازم، بلکه ضروری می‌نمایند.

منابع

- باقری، شهلا و منصوره افقهی (۱۳۹۹). سیاست فرهنگی حقوق بشر مهاجران افغانستانی در ایران، *دوفصلنامه مطالعات جمعیتی*، دوره ۶، شماره ۱، صص ۲۲۹-۱۹۵.
- برومندزاده، محمدرضا، رضا نوبخت و علی قاسمی اردهایی (۱۳۹۴). مطالعه وضعیت و همبسته‌های اقتصادی-اجتماعی و جمعیتی رفتار باروری زنان مهاجر (مطالعه موردی زنان افغانی مهاجر ساکن شهرستان‌های پارسیان و لامرد)، *نشریه علوم اجتماعی (دانشگاه آزاد شوشتر)*، سال ۹، شماره ۲۹، صص ۲۰۹-۲۳۲.
- پرتویی، پروین (۱۳۹۲). *پدیده/رشناسی مکان*، تهران: انتشارات فرهنگستان هنر.
- چمنی، سولماز، عالیہ شکرپیگی و محمود مشفق (۱۳۹۵). مطالعه تعیین‌کننده جامعه‌شناختی فرزندآوری (موردکاوری: زنان متأهل شهر تهران)، *نشریه راهبرد اجتماعی فرهنگی*، سال ۵، شماره ۲۰، صص ۱۶۶-۱۳۷.
- حق‌پناه، جعفر (۱۳۹۴). مهاجران افغان، چالش‌ها و مسائل، *نشریه دیدبان امنیت ملی*، شماره ۳۶ و ۳۷، صص ۶۵-۷۰.
- خسروی، فاطمه، زهرا قاسم زاده و سیامک زند رضوی (۱۳۹۷). اشتغال و توانمندسازی زنان مهاجر افغان، مطالعه در مرکز دوستداران کودک مشتاق، *مطالعات اجتماعی ایران*، دوره ۱۲، شماره ۴، صص ۴۳-۲۵.

- ریخته گران، محمدرضا (۱۳۸۹). *پدیدارشناسی، هنر، مدرنیته، تهران: نشر ساقی*.
- صادقی آرانی، زهرا محمود پوربافرانی و محسن نیازی (۱۳۹۸). *واکاوی رفتار قانون گریزانه مهاجران در ایران با تأکید بر متغیرهای روانشناختی هوش معنوی و سبک هویت (مورد مطالعه دانشجویان افغان شهرستان کاشان)، فرهنگ در دانشگاه اسلامی، سال ۹، شماره ۳۲، صص ۴۰۲-۳۸۱*.
- عباسی شوازی، محمدجلال و رسول صادقی (۱۳۸۸). *تفاوت بومی-مهاجر ازدواج در ایران، مطالعه مقایسه‌ای رفتارهای ازدواج مهاجران افغان با ایرانی‌ها، نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران، شماره ۸، صص ۳۷-۷*.
- عبداللهی، عادل، غلامعلی فرجادی (۱۳۹۵). *عقلانیت اقتصادی و اجتماعی و کنش فرزندآوری در شهر تهران: نتایج یک مطالعه کیفی، دوفصلنامه مطالعات جمعیتی، دوره ۲ شماره ۲، صص ۱۳۱-۱۰۱*.
- عبدی، احد و نفیسه حناچی (۱۴۰۰). *بررسی اثربخشی تکنیک‌های تجربی طرح واره‌های درمانی بر تعدیل طرح واره‌های ناسازگار در زنان سرپرست خانوار مهاجران افغان در تهران، ایده‌های نوین روانشناسی، دوره ۸ شماره ۱۲، صص ۱۲۵-۱۱۷*.
- فاضلی (جاوید)، عبدالعلی (۱۳۹۶). *بررسی آسیب‌های هویتی نوجوانان مهاجران افغانستانی در ایران، نشریه بلاغ، سال ۲۰، شماره ۵۱ و ۵۲، صص ۱۹۰-۱۸۱*.
- قاسمی، پروین (۱۳۹۷). *مسکن، مهاجرت و محله‌های مردمی، راهبردهای بقا و ارتقا در میان مهاجران کم‌درآمد شهری، مطالعه موردی: خانواده مهاجر ساکن محله خزانه در تهران، مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران، دوره ۷، شماره ۳، صص ۵۵۲-۵۲۳*.
- قریشی، فردین و آسیه شمشک (۱۴۰۰). *مهاجرت اجباری بین‌المللی از منظر زنان افغانستانی مقیم ایران (نمونه موردی زنان مهاجر ساکن تهران)، فصلنامه سیاست، دوره ۵۱، شماره ۱، صص ۲۳۱-۲۱۳*.
- مرلوپوتتی، موریس (۱۳۹۸). *جهان ادراک، ترجمه فرزاد جابراالانصار، تهران: نشر ققنوس*.
- نواب، الهام و فاطمه حاجی بابایی (۱۳۹۵). *پدیدارشناسی با تمرکز بر روش ون منن، تهران: انتشارات اندیشه رفیع*.
- یزدانپناه درو، کیومرث (۱۳۹۴). *بررسی ازدواج مردان مهاجر افغانی با دختران ایرانی و آثار و پیامدهای اجتماعی آن بر کشور بر مبنای جغرافیای جرم و آسیب اجتماعی، زن در فرهنگ و هنر، دوره ۷، شماره ۳، صص ۳۵۸-۳۴۳*.
- یوسفی، علی، سیدمهدی موسوی و آمنه‌سادات حسینی (۱۳۹۲). *شبکه اجتماعی مهاجران افغان در مشهد: مورد پژوهش مهاجران شهرک گلشهر، مسائل اجتماعی ایران، سال ۴، شماره ۱، صص ۲۳۹-۲۱۳*.
- Amiri, R., K. M. King, A. Heydari, N. Dehghan-Nayeri, & A. A. Vedadhir (2018). *Health-Seeking Behavior of Afghan Women Immigrants: An Ethnographic Study,*

- Journal of Transcultural Nursing 2019, 30(1): 47–54.
- Brown, B. (2018). The Lived Experience of Afghan Women Refugees in Three Metropolitan Areas of the Southeastern US: A Phenomenological Study, Kennesaw State University WellStar College of Health and Human Services. Part of the Public Health and Community Nursing Commons.
- Hosseini, S. B., Roditi, O. (2021). *Study on the Popularity of Child and Forced Marriages in Austria, Temporary and Child Marriages in Iran and Afghanistan*, German: Springer, pp 109–127.
- Libson G., Juliene & all (2009). Changing roles of afghan refugee women in the United States, *Health Care for Women International*, Pages 171-180.
- Malik, B. (2020). Understanding the Relationship Between Refugees and the Host Community Through Afghan Refugees' Lived Experiences in Pakistan, *Asia-Pacific Social Science Review*, 20(1): 43–52.
- Mohammadi, S., A. Carlbom, R. Taheripanah, & B. Essén (2017). Experiences of inequitable care among Afghan mothers surviving near-miss morbidity in Tehran, Iran: a qualitative interview study, *International Journal for Equity in Health*, 16:121 DOI 10.1186/s12939-017-0617-8
- Yoosefi Lebni, J. H. Enayat, S. F. Irandoost, A. Akbar Dehghan (2022). Exploring the Challenges of Afghan Refugee Women Facing COVID-19: A Qualitative Study in Iran. *Frontiers*, 10. <https://doi.org/10.3389/fpubh.2022.838965>

The Lived Experience of Female Roles among Afghan Immigrants

Fatemeh Farhadi Babadi*, Mehrdad Navabakhsh**, Talieh Khademian***

Abstract

As an informal part of the Iranian society, Afghan immigrant women experience emotions in the family and social structure that can be influential in the production or reproduction of a cultural environment, beyond its pathology. The present study, with a qualitative approach and interpretative phenomenological method, seeks to narrate the lived experience of Afghan immigrant women. The data collection tool was a semi-structured interview, the data of which was collected through interviews with 25 women of 18 to 40 years old living in the southern areas of Tehran and analyzed according to Van Manen's model. Some of the main themes extracted, such as identity crisis, anxiety, and contentment with the status quo, show that the traditions of the origin society still powerfully affect the lives of immigrant women. It is necessary to pay attention to the results of such studies at the micro and macro levels of cultural policy. In line with the management of support programs for immigrants and population policies such as childbearing, necessary policy recommendations have been provided.

Keywords: Afghan immigrants, women, having children, marriage, cultural politics.

* Ph. D Student in Cultural Sociology, Department of Social Sciences & Sociology, Faculty of Literature, Humanities & Social Sciences, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. E-mail: ftp.farhadi@gmail.com

** Professor of Sociology, Department of Social Sciences & Sociology, Faculty of Literature, Humanities & Social Sciences, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran (Corresponding Author). E-mail: navabakhsh@srbiau.ac.ir

*** Assistant Professor of Sociology, Department of Social Sciences, Faculty of Humanities, North Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. E-mail: t_khademian@iau-tnb.ac.ir